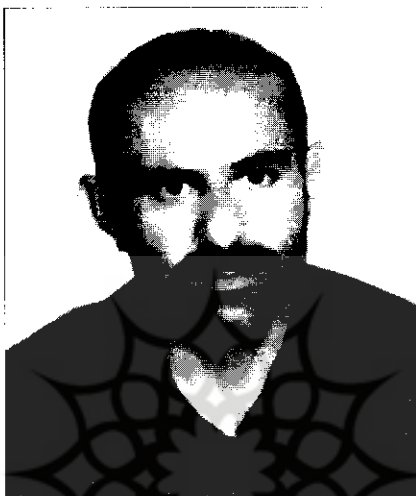




# گامی خرد در کشف آرمان‌های کرد

ناصر علیار (خادم‌العلماء)



اشاره: نشریه وزین چشم‌انداز ایران در ویژه‌نامه فروردین ماه سال ۱۳۸۲ گفت‌وگوهایی با عنوان: "کردستان همیشه قابل کشف"، [به‌منظور "ریشه‌یابی حوادث سال‌های اولیه انقلاب ایران" (۱) و "حل مسائل قومی" (۲) سامان داده بود. "این اقدام در شرایط خودش ذاتاً مثبت و سازنده و راهگشاست و عطف توجه به یکی از مشکلات و بحران‌های گریبانگیر جامعه ایرانی یعنی بحران قومیت‌ها در کنار دیگر مشکلات (چون بحران اقتصادی، مشکل جمعیت، بحران سنت و مدرنیته، مشکل شیعه و سنی، مشکل مردم‌سالاری و یکسالاری، مشکل دین و سیاست ... و اقدامی ستودنی است.

هرچند همه طیف‌های درگیر در حوادث آن

سال‌ها در این گفت‌وگوها حضور نداشته و این خود از کاستی‌های این ویژه‌نامه به‌شمار می‌رود و ناگفته پیداست در شرایط کنونی سیاسی میهن ما هنوز هم محظورها و خط‌قرمزهایی در واگویی حوادث آن سال‌ها وجود دارد. چنان‌که مهندس هاشم صباغیان یکی از شرکت‌کنندگان در گفت‌وگوها در صفحه ۵۰ ویژه‌نامه ابراز داشته‌اند: "اما هنوز هم فضای امن برای واگویی این واقعیت‌ها وجود ندارد."

به‌طورکلی به نظر می‌رسد گرایشات خاصی از نوع یک ناسیونالیسم ایرانی و شیعه‌گری همراه با نادیده‌گرفتن روح قومی کردها بر کلیت فضای گفت‌وگوها سایه انداخته است. به‌طوری‌که وزیرکشور دولت انقلابی اسلامی ایران با وزیر خارجه دولت نظامی غیردینی ترک هم‌آواز بوده‌اند که به‌هیچ‌وجه به کردها خودمختاری ندهند (۳) و همین وزیرکشور در مصاحبه‌اش می‌گوید (۴): "مجموعاً نظر کلی هیئت دولت و اصرار ما مسئله شیعه بودن بود چرا که اگر بخواهیم بر مبنای دموکراسی عمل کنیم قانون اساسی برای زندگی مردم است و اکثریت هم شیعه هستند." و باز می‌گوید: خوشبختانه به علت تعصب ایرانی بودن و وابستگی شدید اقوام ایرانی هیچ‌گاه چنین افکاری که علیه حکومت مرکزی به دلیل دین و تعصب قیام کنند نبوده است شاید ادعای چند نفر رئیس قوم خودخواه این اقوام بوده اما در کل اقوام ایرانی به کشورشان علاقه فراوانی دارند و این دیدگاه وقتی پررنگ‌تر و شفاف‌تر می‌شود که مصاحبه آقای زیبا کلام با روزنامه کیهان در ایام اخیر را در کتابشان بگنجانیم (۶) که می‌گوید: "من می‌خواستم کردستان جایی مانند کرمان و یزد باشد." از افراد کرد شرکت‌کننده نیز آقایان یونسی و کیخسروی هیچ‌کدام بدون گرایش خاص نیستند. آقای یونسی از

افراد قدیمی حزب توده و نخستین استاندار بعد از انقلاب در کردستان بودند که با مفتی‌زاده و غیره درگیری‌هایی داشتند و اما فاروق کیخسروی از گروه منعش از احزاب دموکرات کردستان هستند که اختلاف شدیدی با کادر رهبری حزب دموکرات داشتند. با این وجود، این اقدام نشریه چشم‌انداز فرصت مناسبی می‌باشد تا دیدگاه‌های دیگری هم در این زمینه طرح گردد.

مصاحبه‌شوندگان و کردستان

شناخت موضوع مورد مصاحبه از جمله پیش شرط‌های ضروری هر مصاحبه‌ای است و فرد یا افراد مصاحبه‌شونده باید از موضوع مصاحبه اطلاع کافی داشته باشند. مصاحبه‌ها با شش نفر انجام شده که سه نفر از آنها در برهه‌ای از زمان درگیر مسائل کردستان بوده و سه نفر دیگر اصالتاً کرد هستند. آنچه مربوط به رجال (۷) دولت موقت و سران نهضت آزادی است هم اغلب به جز خاطرات دوران تصدی‌شان در پست‌های دولتی چیز قابل توجهی از کردستان نمی‌دانند. در این باره دکتر صدر حاج‌سیدجوادی می‌گوید: "در خصوص زندگی اجتماعی کردها بنده به‌هیچ‌وجه وارد نبودم (۸) و خاطر نشان می‌کنم مشاوران ایشان درباره کردستان آقایان صادق وزیرها و دکتر ابراهیم یونسی بوده‌اند و طبعاً اطلاعاتش درباره کردستان از سوی آنها القا می‌شده، به جملات زیر دقت فرمایید تا میزان تأثیرپذیری دکتر صدر از مشاورانش را دریابید: از جمله قضاتی که عرض کردم در رأسشان آقای یحیی صادق وزیرها و برادرشان صارم‌الدین صادق وزیرها بودند، آقای یحیی صادق وزیرها در دولت بختیار به‌عنوان وزیر دادگستری! انتخاب شد... گفتیم من با یک هیئت از آقایان کرد به سنج می‌روم که همین‌طور هم شد. آقای یحیی صادق وزیرها، آقای صارم‌الدین صادق وزیرها، آقای دکتر یونسی یکی دو نفر دیگر هم از وزارت کشور بودند... آقای دکتر یونسی به من خبر داد که شیخ‌عزالدین می‌آید خوب است شما به استقبال بروید. گویا مهندس صباغیان هم در عدم شناخت لازم از وضعیت کردستان با دکتر صدر مشترک بوده آن‌جاکه می‌گوید: "نهضت آزادی ایران هیچ برنامه یا تحلیلی نسبت به منطقه کردنشین نداشت... درگیر شدن با مسئله کردستان به دلیل مسئولیت بود." (۹)

مهندس سبحانی نیز - هرچند به دلیل اظهاراتش بیشتر از دیگران از مسائل کردستان آگاه است - می‌گوید: "در آن دوره چنان مبارزه روی خود رژیم و شاه متمرکز بود که به مسائل دیگر از جمله قومیت‌ها نمی‌اندیشیدیم." (۱۰)

ویژه‌نامه کردستان پاییز ۱۳۸۴

شماره ۱۳۸

به نظر می‌رسد همه اطلاعاتش از کردستان پیش از مسئولیت در دولت موقت طی چند سفر شغلی و خاطرات دوران دانش‌آموزی حاصل شده است در این باره می‌گوید: "بنده در آن موقع (سال ۱۳۲۵) دانش‌آموز بودم، ولی این حوادث را تعقیب می‌کردم... بنده خودم بعدها که به کردستان رفتم (البته نه برای کارهای سیاسی بلکه به دلایل شغلی، آنجا از زمان تحصیل دوست‌های کردی داشتم." (۱۱)

در باره مصاحبه‌شونده‌های کرد هم البته اطلاعاتشان در باره حقیقت کردستان بیشتر است. اما بیشترین قسمت‌های مصاحبه‌شان صرف تیرته خود درگیری‌های سال‌های اولیه انقلاب و تسویه حساب با رقبای و رفقای‌شان شده است.

ابتدا از دکتر ابراهیم یونسی شروع نمایم. ایشان با وجودی که سن و سالش ایجاب می‌کرده تا با جمهوری مهاباد از نزدیک آشنایی داشته باشد می‌گوید: "من آن وقت دانشجوی دانشجوئی دانشکده افسری بودم، تابستان‌ها به ولایت می‌رفتم. تفنگچی‌ان و افرادشان را می‌دیدم، ولی رابطه‌ای با آنها نداشتم، حتی شهر مهاباد را هم ندیده بودم و اصولاً نمی‌دانستم چه می‌گویند و چه می‌خواهند." (۱۲) آقای یونسی در حالی که عضو سازمان نظامی حزب توده بود از رابطه حزب توده و حزب دموکرات بی‌خبر بوده است، در این باره می‌گوید: "حتی مدت‌ها بعد بود فهمیدم که اعضای حزب دموکرات کردستان چون به تهران می‌آیند عضو حزب توده ایران می‌شوند و چون به کردستان می‌روند، عضو حزب دموکرات کردستان می‌شوند." (۱۳) دکتر یونسی در باره آگاهی از جریان شریف‌زاده به کلمات "می‌شنیدم" و "علاقه‌مند بودم" و "می‌ستودم" اکتفا کرده است، در حالی که به قول خودش

بعد از آزادی از زندان در دهه ۴۰ مطالعه در باره کردستان را شروع کرده بودند و جریان شریف‌زاده در سال ۱۳۴۷ اتفاق افتاده است.

اما ببینیم این فرد سیاسی و مؤلف و مترجم و عضو یکی از خانواده‌های سرشناس کردستان و دارای دکترای اقتصاد توسعه از چه زمانی علاقه‌مند به مطالعه! در باره ملتش شده است. "من مطالعه‌ای در باره کردستان نداشتم. پس از آزادی از زندان کم‌کم در این مسیر افتادم." (۱۴) یعنی از سن چهل سالگی به بعد.

آقای کیخسروی نیز به گرایش ایدئولوژیک خود اذعان دارد. کیخسروی می‌گوید: گرایش‌های شخصی خودم به دلیل مسائلی که دست به دست هم داده بود، سوسیالیستی بود. بدون مطالعه کافی و آشنایی با تشکل‌ها، فکر می‌کردم که مسائل عمومی مناطق کردنشین و نه تنها کردنشین، بلکه کل ایران و جهان را فقط احزاب چپ کمونیستی می‌توانند به نحو احسن حل کنند." (۱۵)

و تعجب اینجاست که کیخسروی گرایش سوسیالیستی را برای دیگران نمی‌پسندد: "گروه‌ها (منظور در سقز) اولین حرفشان این بود (به محمد امین سراجی) که ما در شما گرایش‌های سوسیالیستی می‌بینیم ما هیچ

تعهدی به گرایش‌های سوسیالیستی شما نداریم." (۱۶)

سرانجام آقای کیخسروی بعد از شرح پیشمانی از گرایش‌های مارکسیستی و روی آوردن به دیانت و متافیزیک و تخطئه رفقای پیشین خود در حزب دموکرات سر از ناسیونالیسم ایرانی درمی‌آورد:

"کردها به داشتن ملیت ایرانی افتخار می‌کنند و از بنیانگذاران تمدن ایرانی هستند. نه تنها کردهای ایران، بلکه در عراق و ترکیه هم کردها خود را ایرانی می‌دانند. واقعیت تاریخی این است که به زور از ایران جدا شده‌اند و همواره گرایش به پیوستن مجدد به ایران را دارند." (۱۷)

آقای کیخسروی با چشم‌پوشی از چالش چند قرنه "کرد و عجم" از روح قومی در کردها که مهندس سبحانی نیز در ص ۶۰ ویژه‌نامه به آن اذعان نموده است در واقع خط بطلان بر همه جنبش‌های چند قرنه کردها در ایران می‌کشد و این گفتار نه از سر وحدت خواهی بلکه نشانه ناواقعی‌گری و مجیزگویی است نه کمکی به وحدت ملی ایران می‌کند و نه حقوق‌کردن را طالب است.

و اما آقای هوشمند محقق جوانی که به نظر می‌رسد در مورد پیشینه جنبش‌های کرد و حوادث سال‌های نخست انقلاب تحقیقات دامنه‌داری را فقط روی آثار موجود و مکتوب داشته‌اند از بعضی لغزش‌های ناشی از عدم آشنایی نزدیک و دارا بودن گرایش‌های خاص مبرا نیستند.

به گوشه‌ای از مصاحبه ایشان در ویژه‌نامه نشریه چشم‌انداز نظری بیندازید:

"تا دوره شکل‌گیری دولت نوین ترکیه، عراق و دولت رضاشاه در ایران ما حرکت قومی و نهضت قوم‌گرایی کرد نداشتیم... نخست این‌که حرکت

شیخ عبدالله اولین جنبش قومی نیست، چرا که ما اصولاً در دوران مدرن شاهد حرکت‌های قومی و سیاسی شدن قومیت هستیم. دوم این‌که قبل از شیخ عبدالله هم حرکت‌های مشابه شیخ عبدالله با تفاوت سی، چهل سال یا پنجاه سال قبل در عثمانی رخ داده است... هیچ بیانیه یا خواسته یا برنامه‌ای دال بر طرح خواسته‌های قومی در حرکت شیخ عبدالله مشاهده نمی‌کنیم... دعوا بر سر پرداختن عوارض و مالیات و گرفتن مالیات بوده است... حتی در بین پژوهشگران کرد هم رفتار سمکو گاه تشبیه شده به رفتار آتیلا و یک آدم خونخوار و خشنی که... از دوره صفویه تا دوره رضاشاه حکومت مرکزی ایران، هیچ الگوی کارآمدی برای جذب مناطق کردنشین در نظام ملی نداشته است... "حرکت قومی اما نه به شکل ناسیونالیستی، بلکه در لفافه مسائل مذهبی و ادبی همواره وجود داشته است از حرکت شعبیه در زمان عباسیان و... همواره حرکت‌های قومی وجود داشته‌اند و هوشمند هم پذیرفته است که قومیت پدیده‌ای کهن است و حرکت شیخ عبدالله به تمام معنی حرکت قومی و البته مذهبی هم هست (انگیزه‌های شخصی هم مانند همه حرکت‌ها ممکن است در آن دخالت داشته) و اما این‌که حرکت‌هایی قبل از شیخ عبدالله بوده‌اند این

**به‌قول کوریس کوچرا پرچم جنبش قومی در آغاز در دست امیران کرد بوده، سپس به دست مشایخ افتاده و شیخ عبیدالله اولین شیخ طریقت است که شروع کرده است. در ادامه قیام شیخ عبیدالله است که قیام‌های شیخ سعید پیران، شیخ عبیدالقادر فرزند شیخ عبیدالله، شیخ سلام بارزانی، شیخ محمود برزنجی به‌وقوع پیوست**

**اکنون هیچ‌کس آگاهی به سمکو به چشم کردپرووری معقول و طالب حقوق کردها نگاه نمی‌کند. اما تشبیه سمکو به نقل از برخی پژوهشگران کرد هم به آتیلا (۲۴) واقعی نیست. به قول آقای هوشمند: "در مورد سمکو تأکید می‌کنم که اولین بار طرح خواسته‌های قومی شکل می‌گیرد." و همین نظر ما را به تجدید نظر در تشبیه سمکو به آتیلا می‌کشاند**

حرکت‌ها توسط امرای محلی بوده و فاقد ایدئولوژی ولی حرکت شیخ‌عبدالله چنان‌که در فصل مربوط به خودش خواهیم آورد ایدئولوژی داشته است.

وی نمونه برخورد نخبگان کرد را با اقدامات مدرنیستی و شبه‌مدرنیستی رضاشاه در گفتار یک تاجر سقزی می‌جوید: "حال اگر ایرانیان امروزه در مقابل این ننگ و فجایع خفت‌بار دیروز، جان و مال خود را در راه ناجی و قائد توانا، رضاشاه نثار نمایند، آیا باعث افتخار نیست."

درست است که امنیت مقوله‌ای بوده گمشده همه ایرانیان و از جمله اکراد اما اگر بخواهیم احساسات منفی کرده‌ها را از مذهبی و عشیرگی درباره رضاشاه گرد آوریم مثنوی هفتادمن کاغذ می‌شود که گفتار تیمورزاده در برابر آنها رنگ می‌بازد. سرانجام آقای هوشمند با کراهت به احساس تمایزی اشاره می‌کند که از زمان صفویه شکل گرفته و در طول قرن‌ها ادامه یافته است:

"و این حرکت‌های پیش از دوران مدرن، متأسفانه تأثیرات خودش را در دوران رضاشاه و پس از آن به جای گذارد و آن حساس تمایزی که از دوره صفویه شکل گرفته، اثرات خودش را طی این دوران طولانی چند صدساله نشان می‌دهد."

اما احساس تمایزی که آقای هوشمند از آن نام می‌برد تنها احساس تمایز نیست، بلکه شکافی عمیق است که محققین ما از نگاه کردن به عمق آن وحشت دارند.

خلاصه این‌که ارتباط و رویارویی مصاحبه‌شونده‌ها با کردستان و مسئله کرد یا ضعیف و موقت بوده چنان‌که نتوانسته‌اند صورت مسائل را به درستی ترسیم کنند و یا خود از صحنه گردانان و به تعبیر دیگر مشکل‌سازان و مسئله‌داران بوده‌اند و از بازگو کردن حقایق ابا داشته‌اند و ما در فصل بعدی نمایان می‌سازیم که این‌گونه ارتباطات ضعیف و یا ناسالم و آلوده به غرض چگونگی لغزش‌هایی را در کردستان شناسی بار می‌آورند. بی‌شک داوری در حوادث کردستان که در سال‌های نخستین انقلاب رخ داده‌اند بدون آگاهی از پیشینه و اهداف جنبش‌های ملت کرد در صدها سال قبل ناقص و مخدوش خواهد بود و قضاوت نسبت به جنبش‌های کردی هم بدون اطلاع از تاریخ و فرهنگ کرده‌ها به همین نقیصه دچار است. به نظر می‌رسد مصاحبه‌شوندگان محترم بعضاً در هر دو مورد کم‌اطلاع بوده‌اند که در مجموع به تخطئه و تحقیر شخصیت‌ها و جنبش‌های کردی انجامیده است. پرواضح است "ریشه‌یابی حوادث سال‌های اولیه انقلاب" و "حل مسائل قومی" که دو هدف مطرح‌کننده پرسش و پاسخ‌ها در نشریه بوده است. با این نوع تنگ‌نظری‌ها و غرض‌رانی‌ها برآورده نخواهد شد. برای مثال سال‌ها پیش مترجم نامدار فارسی‌نویس کردتبار محمد قاضی در مقدمه کتاب ترجمه‌ای‌اش درباره صلاح‌الدین ایوبی از آلبرشان‌دور اعتراض کرده بود که صلاح‌الدین برای کردها کاری نکرد. گرچه حب وطن و قوم جزو سرشت ذاتی انسان است ولی می‌دانیم آن دوره تاریخی که صلاح‌الدین در آن زیسته است دوره ملت‌گرایی و به تعبیر جدید ناسیونالیسم نبوده. می‌بینیم اگر آن بزرگوار از وضعیت صلاح‌الدین و دوره ایشان و موقعیت کردها آگاهی می‌داشت چنین خطایی را بر کاغذ نمی‌آورد به قول هوشمند در ص ۷ ویژه‌نامه: "ما اصولاً در دوران مدرن شاهد حرکت‌های قومی و سیاسی شدن قومیت هستیم." همین عدم آگاهی‌ها لغزش‌هایی را در گفتار و نتیجه‌گیری سبب شده است.

حرکت شیخ‌عبدالله از نگاهی دیگر

"... در دوره‌ای شیخ‌عبدالله شمدینیایی... از شیوخ برجسته سنی مناطق کردنشین عثمانی بوده است روستاهای او توسط شاه از پرداخت مالیات معاف شده بودند. اما ولیعهد و حکامش (والی منطقه و شجاع‌الدوله) به زور از او مالیات می‌گیرند، مقاومت می‌کند و در نهایت موجب بروز سلسله درگیری‌هایی می‌شود با تحریک عثمانی‌ها و بعداً غربی‌ها." (ویژه‌نامه ص ۶)

"حرکت شیخ‌عبدالله را اولین قیام ملی کردها ارزیابی کرده‌اند این در حالی است که واقعیت تاریخی این مطلب را نقض می‌کند." (ویژه‌نامه ص ۶)

"نخست این‌که حرکت شیخ‌عبدالله اولین جنبش قومی نیست چرا که ماصولاً در دوران مدرن شاهد حرکت‌های قومی و سیاسی شدن قومیت هستیم." (ص ۷)

دوم این‌که قبل از شیخ‌عبدالله هم حرکت‌های مشابه شیخ‌عبدالله با تفاوت سی، چهل سال یا پنجاه سال قبل در عثمانی رخ داده است. (ص ۷) این عبارات اظهار نظر آقای هوشمند هستند درباره حرکت شیخ‌عبدالله شمدینی با به تعبیر دیگر اولین جنبش کردی که اولاً انگیزه قیام او را اعتراض به مالیات‌های سنگین دولت ایران بر املاک شیخ [البته در ایران] می‌دانند. ثانیاً داعیه سیاسی و قومی قیام ایشان را نفی می‌نمایند.

شیخ‌عبدالله را باید یک شیخ طریقت لایق و برازنده به حساب آورد نه یک شیخ موروثی و کم‌مایه. او یک شخصیت به تمام معنی فرهیخته و فرهنگی است "وفایی" که منشی شیخ و یکی از شعرای برجسته به هر سه زبان کردی و فارسی و عربی است، آغاز آشنایی خود با شیخ را در این رباعی چنین بیان می‌کند که قدرت روحی و حالت کاریزمایی او را به تصویر می‌کشد:

عشق آمده و تاب و طاقت عقل ربود

سیل آمد و خاشاک و خس راه زدود

چون شیر وفایی سروسر پنجه نمود

زور آوری و حیل و روباه چه سود

با وصف این حالات روحی به قواعد و اصول دیپلماسی زمانش کاملاً آشنا و از موقع‌شناسی چشمگیری برخوردار بوده است. در کنار این ویژگی‌ها فردی ادیب و متشعّر نیز هست اگر کسی نامه عرفانی ادبی (۱۸) شیخ‌عبدالله را به مناسبت فوت شیخ عثمان سراج‌الدین بخواند تا حدی پی به منزلت عرفانی و ادبی و هم اجتماعی او خواهد برد. در ادامه همین مطلب بهتر است ابیاتی از منظومه طولانی ۶۰۰۰ بیتی تحفه‌الاحباب یا مثنوی ثانی در بیان منویات شیخ به خوانندگان عرضه گردد که در موضوع مورد بحث ما را از اطلاع کلام بی‌نیاز می‌گرداند و منصفان و صیرفیان لفظ و معنی را همین ابیات در پایه و مایه شیخ و احساسات قومی و دینی او بس است. شیخ در کتاب نسبتاً حجیم خود که به ذکر مشایخ سلسله نقشبندی و اصول و فروع آن طریقه می‌پردازد و اجمالی از عقاید اهل سنت است راه قدمای آن طریقت را بی‌موده است و چندان ابتکاری در آنچه با بحث ما پیوند دارد از او مشاهده نمی‌شود ولی در اثباتی سرودن مثنوی فصل‌هایی را به انتقاد از اوضاع زمانه و شرح مجاهدات خود و مریدانش با روس‌ها اختصاص داده است که دقیقاً همان چیزی است که ما بعداً به آن خواهیم رسید.

شیخ منظومه خود را کلید درک مفاهیم مثنوی مولانا جلال‌الدین می‌داند. علت غایی ز تألیف کتاب مثنوی مولوی مستطاب

این کتاب مثنوی این فقیر شد کلید نکته‌های آن امیر

ص ۱۳۳ چاپ ارومیه به تصحیح اسلام دعاگو  
در انتقاد از صوفیان و خانقاه‌های کردستان در آن زمان سروده است:

فعال بوده است و نیز به هر دو دولت ایران و عثمانی اعتراض داشته و این چیزی نیست جز اقدام به دولت مستقل کردی حال چگونگی هوشمند می‌گوید: طرح خواسته‌های قومی را در حرکت شیخ مشاهده نمی‌کنیم. آری شیخ به روشنی و آشکارا سودای کردیت و آرزوی داشتن دولت و امیر برای کردان در سر داشته است و این اندیشه در سوبدای جان آن پیر روشن ضمیر چنان شاره انگیزخته که بی‌پروای از دست دادن منصب شیخیت و ملامت شیخ و شایب و از دست دادن سروجان آن را بی‌می‌گرفته است:

نه به پیش هر محقق حق شناس

گشت در هر خانقاه امر مدار

جلب دنیا و حلال و افتخار (ص ۱۲۸)

از خلیفه‌های جاهل هر جهات

شد جریان پراز کشوف و ترهات (ص ۱۲۸)

گشت موروثی شیخت در زمان

حاجتی نامه به استحقاق آن (ص ۱۲۹)

در انتقاد از وضع عمومی عالم اسلامی سروده است:

فطانت راز کردان شد اساس؟

کرد گردند از بی روز و غا

غیر از صورت اسلام ذره‌ای

نیست باقی وز دین بهره‌ای (ص ۱۰۹)

سفله پرور آسمان نیلگون

داده سر رشته به دست مردودون (ص ۱۱۱)

اختیار کار این خیر الامم

در کف اشار و ابنا ی ظلم (ص ۱۱۱)

از شجاعت شیر و حاتم در سخا

کرد سه حرف است جمع آن همین

کاف کمال، را رشد، دال دین

جوهری دارند از فضل و هنر

که ندارد هیچ اقوام دگر

گر مری می‌کند تربیه آن

کردها در هر هنر چون کس میدان

لیک لازم شد مری و ادیب

بهر کس گرچه در اصلش نجیب

زر دست افشارکی بی تربیه

می‌شود از خاک معدن تصفیه

کرد اصلش از عرب آمد پدید

در شجاعت ارث از اصلش رسید (ص ۲۰)

متفق گر بود و بودی یک امیر

دولتی می‌گشت بی مثل و نظیر

شیخ دارای روح نیرومند قومی و کردپروری است و در بحث از شجاعت کردان در جهاد با روسیان لحن حماسی اش اوج می‌گیرد. اگر اینها نشانگر حس قومی شیخ نیست پس چیست؟ در این باره سروده است:

نمره رعد کرد لشکر ابر گشت

باران خون ریخت در وادی و دشت

سر ز روسی چون تگرگ آمد به زیر

کو ز هر جا گشت صید نره شیر

در میان کرد برق تیغ‌ها

همچو برق رعد فوق میخ‌ها

روس بگر بزنده کرد اندر عقب

سیل خون باریده از آلات حرب (ص ۱۱۶)

شیخ از انتقاد از روسیان (لشکریان عثمانی) باز نمی‌ایستد و به مکر و حسد و کینه آنها نسبت به اکراد آگاه است. پس سروده است:

کرد جنگی همچنان با روس کرد

که نکرده رستم و هم طوس گرد

بازگردیدند کردان بهی

دل زجت حق پروروده تھی

داشت با کردان کینی رویان

از حسد کس را نیامد حمل آن (ص ۱۱۶)

کردها در جنگ می‌بردند رنج

رومیان از نفع می‌خوردند گنج (ص ۱۲۲)

سند (۱۹) دیگری نیز در دست است که شیخ در نامه‌ای به کنسولیار بریتانیا نوشته است: مردم کردستان همه یک‌دل و یک‌جهته متحد و متفق‌الرأی‌اند بر این که کار را با این دو حکومت نمی‌توان به این صورت از پیش برد.

این خود جای بحث است که مرد مذهبی مقدسی چون شیخ عبیدالله چگونه با کنسولیار بریتانیا وارد مکاتبه شده است و توجیه وی بر این کار می‌تواند چه باشد، ولی آنچه واضح است که شیخ از لحاظ دیپلماسی بسیار

همین دغدغه‌ها و مآل‌اندیشی‌ها برای کرد است که شیخ را وادار به آن قیام مشهور کرده است نه واکنش به مالیات املاکش همچنین می‌دانیم اقدام به چنین قیامی در تاریخ شیخیت در کردستان بی‌سابقه بوده است و در عالم عرفان و طریقت دون مرتبه اقطاب و شیوخ است لذا در نظر اهل زمان مورد ملامت واقع شده است و تبلیغات دولت قاجار نیز طعن و تشنیعی بر آن افزوده که مدت‌ها مریدان و خلفای شیخ در ایران به رفع و رجوع و توجیه این کار سرگرم بوده‌اند که "وفایی" شاعر در این باره در مرثیه‌ای طولانی برای شیخ به این تصورات اشاره کرده است:

له به رچاوی نه زاتان ساحیروزه فایق و کافر بودی

دریغاً پیری بسطام و قوتی خه رقان غه وسی به غذا که م

به داوی دانه بؤگیرا، به ده ریای عیلمی نه سماوه

له به رچی هاته خوار ناوه، له سه رفیر ده وسی نه علا که م

جه وایی موده عی ج بده نام؟ سکوتی بی، ج ئینشا که م

شه هییدی ده سستی کافر بودن که نه که رته ولیایی دین

به قول کوریس کوچرا پرچم جنبش قومی در آغاز در دست امیران کرد بوده، سپس به دست مشایخ افتاده و شیخ عبیدالله اولین شیخ طریقت است که شروع کرده است. در ادامه قیام شیخ عبیدالله است که قیام‌های شیخ سعید پیران، شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله، شیخ سلام بارزانی، شیخ محمود برزنجی به وقوع پیوست. به همین خاطر است که شاعر ملی کرد سیف‌القضات از شهادت بی‌درپی مشایخ در راه وطن یاد می‌کند و چنین

می‌سراید:

سهر چونی ته ختی روئینی سه ر داری بی ده وی

خوشیمه له وشه هاده تی شیخانه نیو به نیو

ماحصل کلام آن که برای اطلاع بیشتر از آمال و افکار و فعالیت‌های شیخ مستندترین منبع همان دیوان اشعار چاپ شده در سال ۱۳۷۹ در ارومیه و نیز خاطرات شاعر نامدار میرزا عبدالرحیم وفایی مهلبادی منشی مخصوص شیخ با تصمیم و ترجمه کردی محمد حمه باقی است. این هر دو منبع امروز در دسترس می‌باشند. دیگر آن زمان گذشته است که قاجارها و مورخین دولتی و منشیان دیوانی به شیخ لقب فتنه‌گر می‌دادند و در کتاب‌ها یکی پس از دیگری دشنام به شیخ را نقل می‌کردند به غیر از آزادخواهان منصفی چون حاج سیاح که در سفرنامه‌اش به کردستان ماجرای ترور حمزه آقای منگور یکی از فرماندهان شیخ عبیدالله را با امانت نقل کرده است. اما برای آگاهی از فطانت سیاسی و درک موقعیت شیخ کتاب‌های زیادی منتشر شده مهم‌ترین آنها کتاب نسبتاً حجیم "شورش شیخ عبیدالله در اسناد دولت ایران" به کردی نوشته محمد حمه باقی بسیار قابل توجه است اما همه اسناد مربوط به شیخ در آرشیوهای ترکیه و روسیه و انگلستان و ایران هنوز به دست نیامده است.

به هر حال باید دانست تمهیدات شیخ برای قیامش از باب عالی گرفته تا سفارت‌های روس و انگلیس و دربار قاجار را فرا گرفته است نگاهی به خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه که نسبتی هم با شیخ دارد (چون یکی از خواهران شیخ همسر محمدشاه قاجار بوده است) نشان می‌دهد که دامنه فعالیت‌های شیخ تا چه اندازه گسترده بوده است. از مجموع آثار و اسناد به جا مانده از شیخ استفاده می‌شود که شیخ عبیدالله علاوه بر این که فردی عارف، مسلک، متشرع، شجاع و دارای حمیت قومی و دینی بوده، فردی به تمام معنا سیاسی و دیپلمات نیز بوده است و به جد طالب سروری قوم زیرک، لایق و شجاع خود بوده است هر چند نتوان این گونه احساسات را با آنچه امروزه

ناسیونالیسم می‌نامند به طور کامل مطابقت داد. و در ضمن لشکرکشی‌ها و تحرکات نظامی ای بسا لشکریانش که غالباً از مریدان و عشایر تشکیل شده بود به غارت و چپاول اردوگاه مخالف و هم مردم غیرنظامی دست زده‌اند. چنان که نیروهای دولتی آن زمان هم که متشکل از سربازان و عشایر بوده‌اند به اعمالی مشابه آنها دست زده‌اند چنان‌که به نامه‌های امیرنظام گروسی که به کوشش ایرج افشار به چاپ رسیده و نیز نامه‌ای به دست آمده در دراسات الکرديه چاپ پاریس ص ۹۹، جلد اول مراجعه شود خواهیم دید که بعد از شورش شیخ عبیدالله مردم آن منطقه کردستان به حدی در فشار بودند که ندای مظلومیت به دولت روس رسانده‌اند و در همان نامه نوشته‌اند:

"آیا اهالی کردستان بدوی و وحشی المزاج‌اند یا آنها بدوی هستند که تصاحب کردستان می‌کنند. در میان دول معظمه نام بدوی و بدویت و غیرمدنیت بر سر اهالی کردستان

به وجه افترا شهرت داده‌اند." (۲۱) قیام‌ها و نهضت‌های اصیل آزادیخواهانه حتی قرن بیستم نیز گاهی آلوده به خصلت‌های ضدانسانی و خشونت و انتقام‌جویی گردیده‌اند که در کالبدشکافی چهار انقلاب (۲۲) هم از در دست گرفتن قدرت توسط تندروها و آغاز بگير و ببند یاد شده است مگر انقلابیون فرانسوی و روسی نیستند که تیغ‌های گیوتین و زندان‌های سیبری را به کار انداختند مگر جنبش مشروطیت نیست که اعدام امثال شیخ فضل‌الله نوری را به دنبال داشت مگر انقلابیون هندی منسوب به گاندی صلح طلب نیست که به غارت و قتل مسلمان‌ها در چین تشکیل دولت پاکستان و تقسیم هند دست زدند وانگهی محیط عشایری که شیخ قیامش را در میان آنها سامان داده بود اقتضائاتی داشت خارج از اراده رهبری. با همه این تفصیلات به نظر می‌رسد سخن و نظر آنهایی که قیام شیخ را اولین جنبش کردی در راستای برپایی دولت کردی می‌دانند مقرون به صواب باشد. البته ما همانند برادر محقق رضا داودی که در مقدمه ماجرای دختر گرین فیلد شیخ عبیدالله را هم مرام سیدجمال‌الدین (افغانی یا اسدآبادی) و همتای او می‌داند معتقد نیستیم که شیخ نوگرا بوده است و مصلح آنچنانی، ولی معتقدیم که نیت و افکار مثبت و تلاش‌هایی در خور و واقع‌گرایانه داشته آنچه هم از جنایت، قتل و غارت (مهم‌ترین آن در میان‌دو آب) که انجام شده مربوط به ماهیت و طبیعت عمل بوده نه به نفسانیات و آمال شیخ مربوط بوده است. نه این‌که به قول صباغیان (در ویژه‌نامه) امام خمینی گفته است: "راضی نیستیم از دماغ کسی خون بیاید." ولی مگر جنایات قارنا و قاتلان و اعدام‌های خلخالی و... در کردستان به وقوع نپیوست تا جایی که هم صباغیان و هم سخاچی گفته‌اند با ورود هیئت حسن نیت دیگر به خلخالی اجازه ندادیم به کردستان بیاید و امام خمینی نیز از آن جنایت‌ها اعلام برائت نکردند؟

سمکو و واقع‌نگری:

اگر قیام شیخ عبیدالله براساس نوعی پیش مذهبی و سیاسی سازماندهی شده بود و دارای نوعی ایدئولوژی که در جریان عمل گرفتار مناسبات عشایری و افساد و خونریزی و دخالت بیگانگان نیز شده است. واقعیت این است که حرکت سمکو در اصل عشیره‌ای و فقط طالب کسب قدرت بوده است. اما در جریان عمل و در طول فعالیت‌های خود شکل یک حرکت سیاسی را نیز به خود گرفته است.

در فترت بین امضای مشروطیت در ۱۲۸۶ تا استقرار حکومت پهلوی در ۱۳۰۴ سراسر ایران را تقریباً آشوب فرا گرفته بود. سالارالدوله در غرب ایران در صدد تجدید قوا و احیای سلطنت استبدادی بود. شیخ خزعل در جنوب ایران نیمچه سلطنتی برپا کرده بود. جنبش‌های آزادیخواهانه رادیکالی همچون حرکت میرزا کوچک خان در گیلان و کنل پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در تبریز سر برآورده بودند و اتفاقات عجیب و غریبی هم رخ داده بود همچون قتل شیخ محمد خیابانی در تبریز توسط دولت مشروطه و زخمی کردن و

**درباره عدم مقاومت جمهوری  
مهلباد نیز همه را نباید به حساب  
خیانت همکاران قاضی محمد و عدم  
پایگاه مردمی جمهوری مهلباد و  
نارضایتی بعضی افراد از عشایر و  
روحانی از قاضی محمد گذاشت،  
بلکه اراده رهبران جمهوری نیز در  
تسلیم خود و ترک مقاومت و  
بی‌ثمر دانستن مبارزه بی‌تأثیر نیست  
و عدم ترک رابطه برادر قاضی محمد  
با حکومت مرکزی و وعده‌های  
قوا و السلطنه حکایت از آن دارد.  
تعلق خاطر قاضی محمد با مردم  
مهلباد و تن به بلا سپردن او که  
روایت‌ها و قرائن مختلف هم آن را  
تأیید می‌کنند می‌تواند پای‌بندی به  
اخلاق وفاداری و مصلحت‌اندیشی  
قاضی محمد را نشان دهد**

خلع سلاح ستارخان در باغ شاه تهران، قتل انقلابی مشهور یارمحمد کرمانشاهی که با سالارالدوله همکاری می‌کرد.

استقرار حکومت پهلوی که معجونی بود از: درایت، نیرنگ، بی‌رحمی، بیگانگی‌ستیزی، وطن‌خواهی، عمران‌پروری، امنیت‌خواهی و سرکوب، مهر ختامی بود بر آن دوره پراشوب و طبعاً آنچه مربوط به مدرنیسم و احیای تشکیلات اداری و ترویج بهداشت و سواد بوده مورد قبول همه آزادیخواهان و وطن‌خواهان قرار گرفته است، ولی عبارتی را که آقای هوشمند از یکی از تجار سقز (۲۳) نقل می‌نماید نشانگر احساسات اکثر کردان نمی‌باشد. این اشعار مرحوم شرفکنندی (هم‌زار) که بعد از حکومت رضاشاه سروده شده است بیشتر نمایانگر احساس و نگاه کرده‌است.

به ندو لیدان و حه بس و تیه لدان

میوورونی بو و بوله شی کوردان

شاره‌بانی و گومرک و به یتاری

له عه جه م ره که سی‌هه بازاری

خوبین مزی ما مه کورده بوو پیشه‌ی

ئیفتیزاحانی دیش له‌هه رقیسمت

من به خورایی خوم ده ده‌زه حمه‌ت

پاک به حربینه حبیرو و بیشه‌قه‌له‌م

نادری شه‌رحی زولم و زوری عه‌جه‌م

(ناله کوک چاپ جدید ص ۲۰) ترجمه: زندان و شکنجه و تحقیر غذای لذیذی بود برای بدن کردها. شهربانی و گومرک و دامپزشکی هرکسی از حکومت می‌آمد کردستان و دهان داشت، خون مکیدن کردها شغل او بود تا ریشه آنها را از بیخ بر کند. افتضاحات دیگر در هر قسمت، من بی خود خودم را زحمت می‌دهم اگر همه دریاها مرکب شوند و همه پیشه‌ها قلم، شرح ظلم و ستم حکومت را نمی‌توانند بدهند.)

در میان این هرج و مرج و آشوب که دولت ایران در ضعیف‌ترین حالت ممکن بود سمکو ابتدا در دستگاه سردار ماکو فعالیت می‌کرد سپس در تماس‌هایی که با روس‌ها و عثمانی‌ها داشت و ارتباطی که با شیخ محمود حقیق برقرار کرده بود در عالم سیاست دارای نقش گردید. باید این حقیقت را پذیرفت که آذربایجان غربی در آن برهه سخت از طرف ارمنی‌های رانده شده از عثمانی در معرض خطر بود کسی که تاریخ هجده‌ساله آذربایجان کسروی را بخواند به تحت فشار بودن عموم مسلمانان از سوی ارامنه پی خواهد برد. سمکو در آن برهه زمانی تنها نیرویی بود که در برابر ارامنه و روس‌ها توان ایستادگی داشت و فعالیت‌هایش هم جهت با فعالیت‌های آزادیخواهان مشروطیت طلب همچون روحانی شجاع و جسور عسگرآبادی بود و همه اینها هم تنها نقطه امیدی که داشتند حکومت عثمانی بود. باکشتن مارشیمون رهبر روحانی جیلوهای ارمنی توسط سمکو (که البته با نیرنگ کشته شد) به سلطه جیلوها پایان داده شد و رؤیای احیای حکومت آشور در آذربایجان غربی نقش بر آب شد. سپس سمکو با امیرعبدالله خان طهماسبی یکی از افسران ارشد ایرانی همکاری کرده و رسماً حکومت ارومیه و سلماس و مهاباد و تاسقز را در اختیار داشت. با سیاست تمرکزگرایی رضاشاه عرصه بر سمکو تنگ شد و وی نیز به مهاباد حمله ور شد و تعداد زیادی از نیروهای دولتی را به قتل رساند. از قتل و غارت دولتیان فراتر رفته به اهالی مهاباد نیز دست‌درازی نمود. این امر واقعیتی است که حتی از طرف هم‌پیمانانش در جنبش شیخ محمود نیز به آن اقرار شده است. رفیق حلمی در

یادداشت‌هایش که سه جلد است از نارضایتی مردم کرد و ترک از رفتار اسماعیل آغا یاد کرده است. سمکو در توجیه غارتگری زبردستانش گفته است اگر به آنها اجازه غارت ندهم همراه من نمی‌مانند. عبدالرحمن شرفکنندی که در اوج احساسات کردیت در زمان جوانی قرار داشته در مثنوی بلند عقل و بخت تصویری مبالغه‌آمیز از سمکو دارد و می‌گوید:

چون سمایل بود هه وه لین قوربان

بو به قوربان کر اسمایل خان

که ناشی از همان نفرتی است که از حکومت رضاشاه داشته است، ولی در خاطراتش چیشتی مجبور می‌گوید: او از این لحاظ مهم است که بعد از شیخ عبدالله اولین کسی است که شهادت داشت مانند چشمی که در مقابل سوزن مقاومت کند ایستادگی کند.

اکنون هیچ‌کس آگاهی به سمکو به چشم کردپروری معقول و طالب حقوق کردها نگاه نمی‌کند. اما تشبیه سمکو به نقل از برخی پژوهشگران کردهم به آتیلا (۲۴) واقعی نیست. به قول آقای هوشمند: "در مورد سمکو تأکید می‌کنم که اولین بار طرح خواسته‌های قومی شکل می‌گیرد." و همین نظر ما را به تجدیدنظر در تشبیه سمکو به آتیلا می‌کشاند. البته ما در بخش مربوط به شیخ عبدالله به روشنی طرح خواسته‌های قومی را می‌بینیم و همچنین در خارج ایران پسر و برادر زادگان شیخ عبدالله در کشور عثمانی همچنین شریف پاشا و عبدالرزاق بدرخان و دکتر فؤاد و شیخ سعید پیران و... را نیز داشته‌ایم که به طرح خواسته‌های قومی مبادرت کرده‌اند ولی می‌توان در ایران سمکو را دومین فردی به حساب آورد که همگام با سلطه‌جویی عشیرتی به طرح خواسته‌های قومی، انتشار اولین روزنامه کردی، ارتباط با جنبش‌های خارج از ایران پرداخته است. کشته‌شدن برادر سمکو در تبریز و اقدام به ترور سمکو با بمب و کشتن غدرآلود وی در اشنویه نیز و... جنایاتی است که دولت مرکزی در رابطه با سمکو در پرونده‌اش دارد و ما در صفحات آتی در بحث از شکاف کرد و عجم به این نکته می‌پردازیم که: چرا کردها احساس محبت و عاطفه نسبت به همه رهبران شورشی کرد از جمله اسماعیل آغا ابراز داشته‌اند. پس سمکو نه یک رهبر انقلابی مانند رابین هود در شرق و نه آتیلا است، بلکه آمیزه‌ای است از حسن کردیت و سلطه‌جویی که در دورانی پرهرج و مرج و بحرانی ظهور کرده است.

قاضی محمد بدون مبالغه و اجحاف

درباره قاضی محمد آن‌گونه که در ویژه‌نامه نقل شده، قضاوت‌ها تا اندازه‌ای از حق و واقع‌به‌دورند. محقق پرتلاش آقای هوشمند در صفحه ۱۹ ویژه‌نامه پس از چند مقدمه نتیجه گرفته است: نگاه عمومی نسبت به قاضی محمد. علیرغم تصور عمومی مثبت نبوده است. "و این اظهار نظر از محقق چون او بعید است. روحانیونی که او به‌عنوان مخالف قاضی محمد یاد می‌کند بعضی از نظر بیشتری (۲۵) بوده مانند مرحوم مردوخ البته به علت دوری مردوخ از حوزه حکومت جمهوری کردستان مخالفت او بی‌تأثیر بوده است و مرحوم ملاخلیل (۲۶) هم هر چند حرف و حدیث‌ها در باره‌اش زیاد است اما آنچه در مسئله تغییر لباس انجام داد و موضع‌گیری ایشان درباره حکومت جمهوری مهاباد نشان می‌دهد که بینش او بسیار سنتی بوده است. افراد دیگر نیز که ذکر کرده (۲۷) از طرفداران با سابقه حکومت پهلوی بودند باید از آقای هوشمند پوشیده نباشد بعد از سقوط جمهوری مهاباد آن فضای پلیسی و وحشتی که درست کرده بودند طبعاً کسانی هم از سرشناسان به‌اکراه و اجبار با قاضی مخالفت کرده‌اند اما قاضی

علاوه بر آن که خود روحانی بوده از پشتیبانی اکثر روحانیون هم برخوردار بوده است و رئیس مجلس ملی و حکومت قاضی روحانی بوده، دو تن دیگر (۲۸) نیز در کابینه او عالم دینی بوده‌اند.

اما رؤسای ایلات و عشایر خود داستان دیگری دارد که از کربلای حسین بن علی تا امروز ایلات و عشایر اغلب اوقات با قدرت روز چرخیده‌اند می‌توان از قاضی محمد انتقاد کرد که چرا به آنها پشت بسته است ولی نمی‌توان قاضی محمد را متهم کرد چون عشایر از او دفاع نکرده‌اند پایگاه مردمی نداشته و نگاه عمومی از او مثبت نبوده است.

البته در آن فضای آکنده از آداب و رسوم عشایری و مذهب سنتی این‌گونه مدح و ثنای شوروی توسط شاعران ملی (از جمله هه‌زار) و سپردن برخی کارها به جوانان می‌شود انتظار مخالفت‌ها و تمردهایی را نیز داشت اما به‌رغم همه اینها نگاه عمومی نسبت به قاضی محمد در میان مهابادیان و برخی عشایر و قاطبه روحانیون و دهقانان و پیشه‌وران و میرزاها (آنهاهی که سواد کمی داشتند) مثبت بوده است.

صباغیان در پاسخ به این پرسش که آیا صحت دارد که در مهاباد بر سر مزار قاضی محمد هم رفته‌اید؟ می‌گوید: بعید می‌دانم... اما مهندس بازرگان بر اساس اعتقاداتش چنین کاری را نمی‌کرد.

این مطلب این شبهه را برای ما ایجاد می‌کند که شاید شبهه مزار قاضی محمد قابل آموزش خواهی نباشد. این تصور سخت اشتباه است و صیتنامه قاضی محمد و تمام زندگی‌اش و اظهارات اطرافیان همه حکایت از این دارند که قاضی محمد فردی مؤمن به تمام اصول و مبانی اسلام و عامل به آداب شریعت و متخلق به بسیاری از اخلاق فاضله بوده است اما چرا از شوروی کمک خواسته و حاضر به همکاری شده است خود بحث قابل تأملی است که در آخر همین بحث توضیحی در این باره داده می‌شود.

به هر حال اظهارات این دو بزرگوار (هوشمند و صباغیان) سخت با آنچه قاضی محمد بوده است و محیط زندگی‌اش شهادت می‌دهد در تضاد است.

در اینجا اشاره به یکی از اظهارات مهندس سحابی تا حدی حقیقت را بر ملا می‌کند:

بسیار کم بودند کردهایی که با قاضی محمد موافق نباشند... شخصیت قاضی محمد ستودنی بود. این حقیقت از زبان مهندس سحابی واقعی است که باید به آن به دیده تأمل نگریست و اعدام قاضی‌ها و دهها تن از سران مؤثر در جمهوری مهاباد اعم از عشایر و روشنفکران شهری شکاف بین کردها و دولت مرکزی را بیشتر کرده است و این آرزوی آقای هوشمند "جذب مناطق کردنشین در نظام ملی" هر روز مشکل‌تر گردیده است. خانواده قاضی محمد نیز از خانواده‌های ریشه‌دار و صاحب نفوذ در کردستان بوده‌اند و رقبای خاص خود را داشته‌اند که مخالفت آن رقبیان را باید خارج از وضعیت جمهوری مهاباد بررسی کرد. این‌گونه مخالفت‌ها قابل انتظار است. درباره

عدم مقاومت جمهوری مهاباد نیز همه را نباید به حساب خیانت همکاران قاضی محمد و عدم پایگاه مردمی جمهوری مهاباد و نارضایتی بعضی افراد از عشایر و روحانی از قاضی محمد گذاشت، بلکه اراده رهبران جمهوری نیز در تسلیم خود و ترک مقاومت و بی‌ثمر دانستن مبارزه بی‌تأثیر نیست و عدم ترک رابطه برادر قاضی محمد با حکومت مرکزی و وعده‌های قوام السلطنه حکایت از آن دارد. تعلق خاطر قاضی محمد با مردم مهاباد و تن به بلا سپردن او که روایت‌ها و قرائن مختلف هم آن را تأیید می‌کنند می‌تواند پای‌بندی به اخلاق وفاداری و مصلحت‌اندیشی قاضی محمد را نشان دهد.

قاضی محمد از خانواده‌های بزرگ منطقه مکران در کردستان ایران بوده در مکتب ملا احمد فوزی (م ۱۲۹۳) و عمویش سیف‌القضات احساسات قومی در او بیدار شده مردی روشنفکر دارای کتابخانه‌ای مملو از کتاب‌های جدید دینی و ادبی و یکی از بنیانگذاران آموزش نوین در مهاباد، علاقه‌مند به فراگیری زبان‌های خارجی و تنظیم مردم و نسبتاً دارای املاک و مکتب مالی اخلاق‌آفریدی آرام و متین ولی حق‌گو و دارای جرأت و شهامت و حمیت. متأسفانه تاکنون درباره سجایای شخصی‌اش چیزی قابل ذکر نوشته نشده است. این‌گونه نبوده که به‌طور ناگهانی روس‌ها او را علم کرده و رئیس جمهور حکومت خودخوانده کرد گردیده باشد و ایشان هم فقط اوامر روس‌ها را اجرا می‌کرد. بدون این که بخواهیم از قاضی محمد اسطوره بسازیم و ایشان را از کلیه نواقص شخصی و سیاسی تبریته نماییم باید دانست که ایشان شخصیتی با وجهه اجتماعی و دارای مقداری فامیل و ثروتی در حد متوسط توانسته رؤسای عشایر بسیار قدرتمندی را تحت الشعاع قرار دهد و با استفاده از شبکه روابط گسترده سازمان ژ.ک (تجدید حیات کرد) و احساسات

قومی (کردیت) مهابادی‌ها نوعی هماهنگی بین عشایری (آغا - رعیت) حرکتی را بنیانگذاری کردند و طوعاً و کرهاً برخی برنامه‌های روس‌ها را اجرا کرده و روس‌ها هم نوعی استقلال برای جمهوری کردستان در برابر جمهوری آذربایجان قائل شده بودند و اما این که چگونه یک روحانی با روس‌ها سازش کرده و به چپ‌گرایی پیدا نموده پدیده‌ای است درخور دقت که در فضای آن روزگار باید بررسی شود. آقای هوشمند می‌گوید: "قاضی محمد از دل این تغییر و تحول و با نظر دولت شوروی نام حزب کومله ژ.ک را به حزب دموکرات کردستان تغییر می‌دهد."

قاضی محمد با معیارهای روشنفکری آن زمان عمل فضااحت‌باری انجام نداده است. ما می‌بینیم در برهه‌ای از زمان ملای باسوادی چون صدرالدین عینی در تاجیکستان که پدر تحقیقات ادبی و تاریخی در آسیای میانه است شیفته انقلاب اکتر می‌شود و در آغاز زبان به مدح و ثناایشان می‌گشاید یا روحانی انقلابی زبان‌آوری چون شیخ محمد خیابانی به انقلابی‌های سوسیال دموکرات آن سوی ارس

**اما درباره مذهبی بودن به این معنا که ژ.ک برای رسیدن به یک هدف مذهبی معین تشکیل شده باشد، جای بحث است زیرا بیشتر احزاب و جریانات و نهضت‌های استقلال طلبانه در کشورهای اسلامی هم به این معنا مذهبی نیستند. مثلاً نمی‌توان گفت که نهضت مشروطیت یا ملی کردن نفت مذهبی بوده است. ولی در ضمن رسیدن به اهداف معین اجتماعی و اقتصادی مخالفتی هم با مذهب نداشته‌اند، بلکه در تأیید محتوای مذهب هم که عدالت و استقلال و... است قرار داشته‌اند. کومله ژ.ک نیز به همین صورت بوده است و اصولاً نگاه به دین به صورت مکتب اجتماعی و اقتصادی و مکتب مبارزه یک پدیده فکری نوین است و از عمر آن چندان سپری نشده است**

تمایل پیدا می‌کند. هنرمندانی چون شاعر نوپرداز نیمایوشیخ و سیاستمداری کارکنده چون قوام السلطنه و روحانی برجسته‌ای چون آیت‌الله علی‌اکبر برقی به نام طرفداری از صلح جهانی به شوروی‌ها و حزب توده نزدیک شدند و بعد از شهریور بیست کمتر هنرمند و روشنفکری بود که بی‌ارتباط به جریان چپ باشد. باید ثابت شود آیا امثال قاضی محمد برای استیفای حقوق خواسته‌های قومی مفرو ماوای دیگری سراغ داشتند؟ به‌رغم همه اینها انتقاداتی که بر جمهوری مهاباد وارد می‌دانند به‌قرار زیر است:

- ۱- عدم پیش‌بینی آینده که چندان مشکل نبوده زیرا معلوم بود که ارتش شوروی روزی ایران را ترک می‌کند.
- ۲- سپردن پست‌های کلیدی نظامی و اداری به‌کسانی که در باطن هواخواه جمهوری نبودند.
- ۳- چپ‌روی برخی جوانان و تهاجم به آداب و رسوم و دیانت.
- ۴- تردید، هم در مبارزه و هم در مذاکره با دولت ایران

۵- مدح و ثنای خشک و دستوری از اتحاد جماهیر شوروی

۶- انحلال کومه‌ژ.ک و تغییر نام آن

درباره کم‌سوادی افراد حزبی هم در دوران بعد از کومه‌ژ.ک مطلبی که در صفحه ۱۳ ویژه‌نامه نوشته شده دور از واقع است زیرا مانند سراسر ایران در آن دوران تحصیل دانشگاهی بسیار کم بود ولی سواد به شیوه تحصیلات حوزهای را نباید نادیده گرفت. علاوه بر محصلین مدارس جدید افراد از ملاها هم بودند که سواد کافی داشتند. مقالات مجله‌های نیشتمان و هه لاله و اشعار ارسالی به آن مجله‌ها نشان از یک ادبیات جدید و نوین دارد. به‌رحال برخی از تحصیل‌کردگان مدارس دوره رضاشاهی و طلاب حوزه‌های دینی و آنها که در مکتبخانه‌ها درس خوانده بودند آن اندازه بوده که اداره روزنامه‌ها و امور اداری و مراسلات را به‌خوبی انجام دهند.

کومه‌ژ.ک و مذهبی‌بودن

هوشمند می‌نویسد: "نظر محققینی که معتقدند کومه‌ژ.ک مذهبی بوده است صواب نیست." جمیع مصاحبه‌هایی که با اعضای قدیمی ژ.ک همچون ملا قادر مدرسی و صدیق حیدری (توسط صمدی) و خاطراتی که از برخی اعضای باسواد آن همچون شرفکندی (هه‌ژار) و شیخ‌الاسلامی (هیمن) برجای مانده و برخی مقالات روزنامه‌های آن دوران و اشعار چاپ‌شده در کتاب‌های کومه‌ژ.ک نوشته حامد گوهری در اروپا و شعر به ره‌لستی (مقاومت) گردآوری شده محمود زامدار در عراق نشان می‌دهد که پای‌بندی به اصول دینی و اخلاقی حفظ کرامت قومی از اهداف اساسی ژ.ک بوده هرچند گمانه‌زنی‌هایی درباره نفوذ و تأثیر افراد متمایل چپ یا انگلوفیل نیز در میان آنها وجود دارد. وی قاطبه افراد فعال و هوادار آن بی‌شک مذهبی بوده‌اند. استناد آقای هوشمند تنها به یک بیانیه از سوی آنها آن هم در ارتباط با موضوع‌های سیاسی نه اعتقادی، غیر مذهبی‌بودن یا ضد مذهبی

**نه از سر تعصب سنی‌گری بلکه برای پیشگیری از اجحاف نسبت به قشری از اقشار جامعه می‌گوییم: هر چند ملاهای کردستان به‌دلیل همان موانع تاریخی که یاد شد که مهم‌ترینشان منزلت اجتماعی پایین‌تر از شیوخ و خوانین بود پرچم مبارزه پر تداوم سیاسی را بر نیفراشته‌اند و اصولاً فکر دینی مطرح در میانشان (به‌استثنای مفتی‌زاده) امکان نداشته حامل مفاهیم و نمادهای یک مبارزه سیاسی باشد، ولی در تمام مقاطع مبارزات ملی و دستگیری‌های دسته‌جمعی در سال‌های ۲۸، ۴۳ و ۴۳ در کردستان کثیری از ملاها در صف مبارزه شرکت داشته‌اند و وابستگی به رژیم پیشین را می‌توان به تعدادی کم از مشایخ و ملاهای برخوردار از منافع مادی آن رژیم نسبت داد نه اکثریت زحمتکش ملاها که غالباً در فقر مادی به‌سر برده‌اند**

بودن ژ.ک را اثبات نمی‌کند. اعتقادات دینی و پای‌بندی به فرایض و آوردن کلمات خدا و پیغمبر در گفتار و نوشتار و سابقه بیشتر اعضای آن بنا به سخت‌گیرانه‌ترین ملاک‌های مذهبی هم ثابت می‌کند اعضای کومه‌له ژ.ک اگر نه عموماً اکثریت قریب به اتفاق آنها مذهبی بوده‌اند و درباره همان بیانیه به دفاع از اتحاد جماهیر شوروی نیز آقای عبدالله ابریشمی از محققین کرد نگره روشنگری دارند که در مجله روانگه چاپ شده است.

اما درباره مذهبی‌بودن به این معنا که ژ.ک برای رسیدن به یک هدف مذهبی معین تشکیل شده باشد، جای بحث است زیرا بیشتر احزاب و جریان‌ات و نهضت‌های استقلال‌طلبانه در کشورهای اسلامی هم به این معنا مذهبی نیستند. مثلاً نمی‌توان گفت که نهضت مشروطیت یا ملی‌کردن نفت مذهبی بوده است. ولی در ضمن رسیدن به اهداف معین اجتماعی و اقتصادی مخالفتی هم با مذهب نداشته‌اند، بلکه در تأیید محتوای مذهب هم که عدالت و استقلال و... است قرار داشته‌اند. کومه‌له ژ.ک نیز به همین صورت بوده است و اصولاً نگاه به دین به‌صورت مکتب اجتماعی و اقتصادی و مکتب مبارزه یک پدیده فکری نوین است و از عمر آن چندان سپری نشده است.

در کردستان ایران بعد از شهریور بیست از سوی افراد بسیار مذهبی هم تعریف و تمجید از شوروی و لنین و استالین دیده می‌شود که این مطلب نیز توجیه خاص خود را دارد و هم نقد خاص خود را می‌طلبد و این پدیده نادر در برخی از کشورهای دیگر هم دیده می‌شود.

با همه این تفصیلات اکثریت اعضای کومه‌له ژ.ک مذهبی و سنتی بوده و در همان فضای سنت و اخلاق و آداب اهداف قومی را جست‌وجو می‌کردند.

حتی در یکی از مقاله‌های روزنامه "نیشتمان" (سال ۲۴)، مقاله "آشتی، تنیا..." این عنوان به چشم می‌خورد "سعادت بشر تنها از راه قانون خدا به‌دست می‌آید." اگر به سبک آقای هوشمند داوری کنیم حق داریم به استناد همین مقاله از مکتبی‌بودن و ایدئولوژیک بودن و بنیادگرایی نوع نگره دینی آنها سخن به میان آوریم.

روحانیون کردستان و مبارزه سیاسی

صدر حاج سیدجوادی: "مسئله روحانیت اهل جماعت غیر از روحانیت امامیه است. آنها منتسب به دولت بودند و مرتب به آنها وظیفه می‌رسید. در سازمان امنیت اسنادی بود که روحانیون از اوقاف و... موجب می‌گرفتند." (ویژه‌نامه، ص ۴۶)

صباغیان: "این بود که بعد از یک یا دو ماه تأخیر با نظر آقای طالقانی مستمری علمای اهل سنت دوباره برقرار شد." (ویژه‌نامه، ص ۵۲)  
درباره روحانیت رسمی در کردستان باید گفت به دو دسته مشایخ طریقت‌ها و ملاها تقسیم می‌شوند. هر دسته نیز تقسیمات کوچک‌تری را



پذیرایند. مشایخ نزدیک به دوپست سال است از قدرت نفوذ معنوی و ثروت بیشتری برخوردارند از آنها درمی گذریم. مالاها به نسبت رؤسای ایلات هم اعم از آغاوات و خوانین و بیگها از امکانات معنوی و مادی کمتری برخوردار بوده اند و غالباً متکی به دودسته فوق بوده اند. با توجه به وضعیت پیش گفته اگر ملایی منشأ حرکت و قیامی - چه فکری و چه سیاسی - گردیده باید خیلی با جر بزه بوده باشد و رند عافیت سوزی بوده که نمونه هایی از آنها را نیز داریم و اما تعدادی انگشت شمار از ملایانی که بنا به عللی تمکن مالی و نفوذ معنوی داشته اند در فضایی سیاسی و اجتماعی نیز گاه گاهی دخالت داشته اند از قبیل شیخ لطف الله سنندجی، شیخ محمد مردوخ، شیخ رئوف ضیایی در سقز و... در اطراف مهاباد و بوکان نیز ملاخلیل میراوی قیام کننده علیه تغییر لباس در زمان رضاشاه و حاج باباشیخ سیادت مجاهد در زمان جنگ جهانی اول علیه روس ها و رئیس مجلس ملی جمهوری کردستان از آن دسته هستند.

حقوق گرفتن از ساواک که در مصاحبه های آقایان صدر حاج سید جوادی و صباغیان به آن اشاره شده و هم درباره ارتباط مالاها با رژیم گذشته با حالت مطلق و به صورت مبالغه مطرح شده است آن بزرگواران چنین گفته اند که گویا همه مالاها کردستان از ساواک پول گرفته اند و آقایان هم به خیال خود بعد از سقوط رژیم با مرحمت تمام همان پول ها را بازحمت زیاد و با حسن نیت تمام دوباره به مالاها رسانده اند و تسریع در این امر را یکی از برنامه های دلجویی از کردها قلمداد نموده اند. از تزاوق مالاها بعد از الغای رژیم ارباب رعیتی مگر به ندرت در حد یک زندگی ساده به صورت بخور نمیر از طریق مردم عادی در شهرها و روستاها انجام می گرفته است. قبلاً بیشتر از طریق ملکدارها و ارباب های روستاها

تأمین می شد. البته تزویرهای رژیم شاه و هر رژیم ظالم دیگری را هم نباید در به اسارت کشیدن و سوءاستفاده از نهادهای دینی یا یاد برد چنان که سپاه بهداشت، سپاه دانش، سپاه ترویج کشاورزی درست شده بود تا حدی وظایف نسبتاً مثبت خود را انجام می دادند در ردیف آنها سپاه دین و مروج مذهبی هم درست شده بود. اما این یکی برای انحراف از انجام وظیفه بود. بسیار محتمل است کسانی که به این نام پول گرفته اند متوجه نباشند بودجه اش از کجا می آید و چه نقشه ای در پشت سر این کار وجود دارد ممکن است آن را حق خدمات دینی خود به حساب آورده باشند مانند برخی کشورهای اسلامی دیگر که از طریق اداره اوقاف یا وزارت دیانت به مدرسین علوم دینی و پیشنمازها پرداخت می شود دیصلاح ترین فرد برای قضاوت در این باره آقای احمد مفتی زاده است زیرا ایشان همواره با ارتزاوق مالاها، طلبه ها، خدام مساجد، حفاظ قرآن به شیوه گذشته مخالف بوده و برای تهیه بودجه آبرومندی از طریق رسمی برای آنها در اوایل انقلاب تلاش نموده و به دلیل عدم اعتقادش به امتیازات و عناوین مخصوصاً به نام دین شائبه دفاع و جانبداری از روحانیت رسمی سنی کرده که با برخی از آنها سخت درگیر بوده در

اظهار نظری در این زمینه وجود ندارد.

مفتی زاده در نامه ای خطاب به مهندس بازرگان می نویسد:

"آخرین طرح شاهنشاهی در دهه اخیر که برای پرداختن دوپست تا پانصد تومان ماهانه به مالاها کنار از سوداگری و دین فروشی به نام مزد مروجی (یعنی ترویج دین) آخرین حمله خاندان پهلوی به دیانت در کردستان شد."

مفتی زاده ادامه می دهد: "... اما به این حقیقت هم اشاره کنم که در بین همین مروجین (۹۹٪) اکثریتی قریب به اتفاق بودند که با ایمان و اخلاص و "وظایف محوله" را انجام می دادند، زیرا فریب دو گروه اول را خورده بودند. نه از سر تعصب سنی گری بلکه برای پیشگیری از اجحاف نسبت به قشری از اقشار جامعه می گوئیم: هر چند مالاها کردستان به دلیل همان موانع تاریخی که یاد شد که مهمترینشان منزلت اجتماعی پایین تر از شیوخ و خوانین بود پرچم مبارزه بر تداوم سیاسی را برنیز داشته اند و اصولاً فکر دینی مطرح در میانشان (به استثنای مفتی زاده) امکان نداشته حامل مفاهیم و نمادهای یک مبارزه سیاسی باشد، ولی در تمام مقاطع مبارزات ملی و دستگیری های دسته جمعی در سال های ۲۸، ۴۳ و ۴۳ در کردستان کثیری از مالاها در صف مبارزه شرکت داشته اند و ایستگی به رژیم پیشین را می توان به تعدادی کم از مشایخ و مالاها برخوردار از منافع مادی آن رژیم نسبت داد نه اکثریت زحمتکش مالاها که غالباً در فقر مادی به سر برده اند.

شیخ عزالدین حسینی و شیخ جلال حسینی به دیده انصاف

در بخشی از مصاحبه ها اظهار شده: "شیخ عزالدین بچه امام هم نمی شد" و در بخشی دیگر: "سوادی در حد مرجع و فقیه نداشته" یا در جایی دیگر: "مانند کودکان قهر کرده بود." موضوع خودخواهی و پرچم شدن برای کومه له و ارتباط با ساواک و... نیز به کرات تکرار شده اند.

با همه اینها به حق یا ناحق باید دانست شیخ عزالدین صرف نظر از اندیشه ها و عملکردها و منش های فردی از علمای طراز اول کردستان بوده که تا شروع انقلاب اسلامی حداقل سی سال بر کرسی تدریس انواع علوم اسلامی جالس بوده است و برخلاف نظر آقای سحابی جوان هم نبوده در آستانه انقلاب اسلامی حدوداً شصت سال سن داشته است. (تولد: ۱۳۰۰) و همواره در میان طبقات مختلف از احترام ویژه ای برخوردار بوده است گرچه از مبارزین مشهور علیه رژیم گذشته نیست و در اعتقاد و رفتار اجتماعی مشهور به متساهل بوده ولی بارقه هایی از نوگرایی و احساس قومی و ظلم ستیزی در وجودش پدیدار، شخصیت اجتماعی قوی داشته و فردی دارای عزت نفس و باوقار و جدی به حساب می آمده، اندیشه های دینی و کلامی او هم جای خود دارد. متأسفانه به دلیل نداشتن آثار کتبی و نوشتاری قضاوت بر روی اندیشه های دینی و کلامی او دشوار است، (۲۹) البته ما نیز همچون مصاحبه گر

**اما اتهاماتی چون خودخواهی و منفعت جویی به مفتی زاده با توجه به سوابق زندگی ایشان بعید به نظر می رسد. صباغیان گفته است: "به دلیل ویژگی های شخصی قابل اعتماد نبود و حاج سید جوادی درباره اختلافات شیخ عزالدین و مفتی زاده گفته است: این دو به خاطر خودخواهی باهم بد بودند."**

**کسانی که از نزدیک با ایشان آشنایی داشتند می دانند نه یک بار و نه دو بار بلکه بارها زمینه های پیشرفت شخصی و فراهم نمودن زندگی مرفه و هم آبرومند برای ایشان در زمان رژیم سابق و حکومت کنونی پیش آمد ولی او تمام امکانات شخصی حتی اعتبار و شخصیت اجتماعی خود را فدای آرمان ها و اهدافش نمود**



مسیر زندگی شان در تقاطع با انقلاب ایران دچار سخته و دست‌انداز شده عجیب نیست زیرا برای این شرایط آمادگی نداشته‌اند و به یکباره از زندگی آرام ملایی و تدریس در حجره‌ها و القای خطبه و موعظه‌ای معمولی، کنده‌شدن و کشیده‌شدن به مسند رهبری خلقی در دورانی پر آشوب حتماً تبعات ناگواری هم خواهد داشت. بدیهی است که در مقام رهبری سیاسی و پیچ‌وخم مبارزات اشتباهات فراوان می‌شود. برادران حسینی ممکن است در معرض انتقادهای جدی دینی و سیاسی باشند اما نه از آن دست ساده‌انگاران که مصاحبه‌شوندگان ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران بدان مبادرت ورزیده‌اند.

#### قاسملو در میان مقدمات و محذورات

دکتر عبدالرحمن قاسملو را همه می‌شناسند از آن کسانی است که مدافعان بسیاری دارد بویژه در خارج از کشور و در صلاحیت اینجانب نیست وارد مسائلی شوم که مربوط به امور داخلی حزب دموکرات است چرا که اطلاعاتم در حد خواندن خاطره‌ها و اظهار نظرهای دیگران است. (۳۰) اما به‌عنوان کسی که خارج از ماجراهای اختلافات انشعابیون پیروکنگره چهار و کادر رهبری حزب - به همراه بدنه کادرها و هواداران و پیشمرگ‌ها - نگاهی دیگر به قاسملو دارم که با خیل هوادوانش و افراد استخوان‌داری چون بلوریان در صف مخالفینش متفاوت است.

دکتر عبدالرحمن قاسملو معجزه به دانش سیاسی روز و تجربه‌ای گرانمایه از درون حزب توده تا زندگی در کشورهای بلوک شرق بدون داشتن پایگاه عشیره‌ای و مذهبی همراه با رقبایی سرسخت و افراطی چون کومله (که از پشتیبانی ضمنی شیخ‌عزالدین نیز برخوردار بود) و دشمنان خونی (از مخالفان جنبش کرد در داخل و خارج کردستان و در سطح منطقه) و با وجود نفوذ گسترده حزب توده در صفوف حزب دموکرات توانست به حزب دموکرات وجهه و اعتباری بین‌المللی ببخشد؛ کاری بس سنگین و ظریف. اما بعضی از ایرانیان که خود مختاری را برای کردستان مناسب نمی‌دانند و با یک فرد مسلمان که احزاب لائیک را در تقابل با اسلام قرار می‌دهد، البته

مجله در ص ۸۲ از همکاری ایشان با کومه‌له که گروهی مارکسیست و افراطی بودند تعجب می‌کنیم.

اما به‌رغم تصور مصاحبه‌شونده‌ها برای این که جایگاه علمی شیخ‌عزالدین را به خوبی بسنجیم شهادت و اظهار نظر یکی از بهترین استادان ادبیات عرب در ایران را در کتاب "دراسة و نقد فی مسائل بلاغیه‌هامه" ص ۲ نقل می‌کنیم که برای کسانی با آن استاد آشنا باشند اشاره‌ای صریح است به برائت علمی شیخ‌عزالدین.

لقد قبض الله لی بعد سنوات سفر أمار کأنزلت فیه علی استاذ جلیل فلما رأیته کالخلیل لازمه لزوم الظل للظلیل و اقمته عنده حوالی سبع سنوات فاستفدت منه فی هذه المده فوائد کثیره.

خداوند مقرر کرد برای من بعد از سال‌ها مسافرتی با برکت داشته باشم اقامت نمودم پیش استاد بزرگواری که مانند خلیل (نحوی بزرگ) بود همراه او شدم مانند سایه در پی صاحب سایه حدود هفت‌سال پیش او ماندم و از او استفاده‌های فراوان بردم.

اما شیخ جلال نیز که توسط همشهری‌اش آقای یونسی مورد انتقاد قرار گرفته است فردی شجاع و از ادبای بزرگ کرد و از مدرسین مشهور منطقه بانه بوده در ادب عرب و کرد چیره‌دست رهبری مبارزات مردم بانه علیه رژیم شاهنشاهی را در دست داشته مانند بقیه سران سیاسی کرد در مبارزه علیه جمهوری اسلامی ارتباطات با خارج داشته که در افواه سیاسیون شایع است هنوز هم ملمعاتی از وی (کردی و عربی) بر سر زبان برخی ادبا می‌باشد که در ادبیات کردی کم‌نظیر است.

البته دخول در مسائل سیاسی و شرکت در جبهه‌گیری‌ها معمولاً اقتضائاتی ناگوار همچون رقابت و کینه‌ورزی دارد کمتر کسانی هستند که از این میدان سالم و بی‌عیب به در آیند.

آنچه مسلم است قبل از شروع انقلاب اسلامی این دو برادر هرگز بدنام نبوده‌اند و بلکه حسن شهرت علیم و اخلاقی نیز داشته‌اند و در جرأت و شهامت نیز سرورگدنی از اقران خود بالاتر بوده حال اگر بر سبیل تصادف

۳. مرزبندی ایدئولوژیک روشن با سران شیعی مذهب و فقه مدار انقلاب را خیلی دیر علنی کرد، زمانی که دیگر مردم کردستان بویژه جوانان، به احزاب چپ گرویده بودند و مفتی زاده و یارانش را عامل حکومت مرکزی به حساب می آوردند.

۴. تبلیغات جریان سیاسی - اسلامی مکتب قرآن به رهبری مفتی زاده در آن فضای جنجالی ماههای آغازین سال ۱۳۵۸ به رغم حجم و تراکم حوادث آن زمان بسیار ضعیف بود.

۵. بین پیروان و طرفداران مفتی زاده که آن زمان همه افراد مسلمان مکتبی کرد را شامل می شد رابطه ای ارگانیک و نزدیک وجود نداشت (مگر در محدوده سنندج و برخی شهرهای کردستان جنوبی) و فاقد هرگونه تحلیل سیاسی و خط مشی روشنی بودند. لذا چیزی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که این افراد یا جذب گروه های دیگر اسلامی و غیراسلامی گردیدند یا به عنوان پیشمرگان دولتی قد علم کردند و تنها گروه محدودی بودند که کاملاً با افکار و آمالشان هماهنگی نشان دادند.

برای همه این معایب و نواقص ذکر شده می توان به توجیه آقای مفتی زاده بسنده کرد که: (الف) بخته نبودیم (ب) برای انقلاب و دوره تشکیلات و سازماندهی آمادگی نداشتیم.

در جایی دیگر هم از کم توانی علنی شاگردانش گلهمند است: "اگر شما توانایی علمی کافی داشتید در حل بعضی مسائل معضل کمکم می کردید." این توجیحات مفتی زاده گرچه بسیار مهم است و حتی به نسبت کلیت انقلاب ایران نیز تعمیم پذیر است و زودرس بودن آن را یکی از مشکلات انقلاب می داند، ولی باز ممکن است مسائل بینشی و خصلت های خاصی هم در تولید برخی مشکلات و اشتباهات دخیل بوده باشند.

نحوه نگاه مفتی زاده به قضایای سیاسی آن زمان به آنچه معمول است بسیار متفاوت می باشد و به طور کامل دین محور است آن هم دینی که پیش از همه و پیش از همه به درون و احوال نظر دارد. "ما درون را بنگریم و حال را." ورود به عالم سیاست در آن موقع را "گذرگاه ناهموار ضرورت" می داند که برای مخلصان در دین و خلق زیانبار بوده است. (۳۲)

مفتی زاده به کسی می ماند که طیر بلند آشیان روحشان از سر پرده خلوت و انس بدون آمادگی و از فرط دلسوزی برای هدایت و دستگیری و خدمت مردم فرود آمده، به اعمال و چاره جوئی هایی پرداخته، هم نشینی با جمع هایی نا آشنا و ناهمگون را برگزیده، با آنها سروکله زده، بر ایذا و آزارهایشان صبر ورزیده و در این فرود اضطراری گاهی بر دامنش گردی نشسته و گاهی پای افزارش گلی شده و راه رفتنش دشوار دشوار گردیده؛ لذا اندوهگین و متواضعانه سروده است: "هرچه کردم آشفته با هوا کردم" در سرفرست به جایگاه نخستینش بازگشت نموده تا در آمادگی و پختگی بیشتر خود و هم مسیرانش دوباره برگردند.

البته حالت کاریزمایی مفتی زاده و ارادت

پیروانش نسبت به او نباید مانع انتقاد و ایرادگرفتن از وی شود. وقتی خود مفتی زاده می گوید: بارها اعلام کرده ام هزاران خطا داشته ام ولی شکر خدا همیشه به مردم گفتم چشم و گوش بسته از من پیروی نکنید دیگر کسی حق ندارد کاسه داغ تر از آش باشد و از همه خطاها او را تبرئه نماید.

اما اتهاماتی چون خودخواهی و منفعت جوئی به مفتی زاده با توجه به سوابق زندگی ایشان بعید به نظر می رسد. صباغیان گفته است: "به دلیل ویژگی های شخصی قابل اعتماد نبود و حاج سید جواد در باره اختلافات شیخ عزالدین و مفتی زاده گفته است: این دو به خاطر خودخواهی با هم بد بودند."

کسانی که از نزدیک با ایشان آشنایی داشتند می دانند نه یک بار و نه دو بار بلکه بارها زمینه های پیشرفت شخصی و فراهم نمودن زندگی مرفه و هم آبرومند برای ایشان در زمان رژیم سابق و حکومت کنونی پیش آمد ولی او تمام امکانات شخصی حتی اعتبار و شخصیت اجتماعی خود را فدای آرمان ها و اهدافش نمود، این مطلب چندان آشکار است که سخت ترین دشمنانش (کومه له) در اعلامیه بعد از فوتش نتوانستند آن را حاشا کنند. مفتی زاده از هم نشینی و طرف مشورت بودن با بلند پایه ترین مقامات مملکتی و رهبری دست شسته و گوشه تنهایی سلول انفرادی را برگزید. صباغیان اظهار داشته است: آقای مفتی زاده هم که خودش را در آنجا سمبل طرفداران شریعتی و مروج افکار ایشان می دانست... مفتی زاده بعد از انقلاب می گفت من شریعتی منطقه کردستان هستم.

سحابی نیز مطلب فوق را به شکلی دیگر بیان کرده است: ما آنجا به چشم خود دیدیم و فهمیدیم تنها جایی که اسم اسلام می آمد یادی از شریعتی می شد و احساسات مذهبی داشتند بچه های مفتی زاده بودند.

در اینجا به ظاهر نهایت انصاف و ارج گذاری از مفتی زاده ابراز شده است زیرا وی را هم سنخ و هم آوای چهره محبوب روشنفکران دینی ایران نشان داده اند تا مدح و ثنای بلیغی برای مفتی زاده باشد. اما در باطن این قول، عدم شناخت مفتی زاده مندرج است زیرا یک شخصیت دینی سنی را بدین شیوه توصیف کردن همراه با واقع نگری نیست و این ابهام را ایجاد می کند که وی یک مکتب فکری مستقل نداشته است. در عین حال باید دانست مفتی زاده به رغم احترام فراوانی که برای شریعتی به عنوان یک احیاگر با اخلاص دین و رواج دهنده شعار استراتژیک تشیع صفوی و تشیع علوی قائل بود، ولی خود دارای یک مکتب فکری تربیتی - اجتهادی مستقل بر مبنای اسلام اصیل بود و معتقد بود به رغم برخی اجتهادات شاذ، معرفت دینی باز هم فقیهانه با تمسک به قرآن و به مدد ابزار نیرومند علوم اسلامی ممکن است، ولی در زمان شناسایی و روشنفکران دینی همراهی بیشتری داشت، اما آنچه جای تأسف فراوان دارد اظهارات آقای یونس استاندار اوایل

**هرگز در صدد نیستیم به تعصبات کور قومی دامن بزنیم، ولی متأسفانه شکاف کرد و عجم بر اثر سوابق ممتد غدر و خیانت حکومت های چند صدساله بسی عمیق شده است که کاش چنین نبود و کاش کردها علیرغم این همه شنآن قوم علی الا تعدلوا از جاده عدالت و رحمت خارج نمی شدند و در ضمن مطالبه حقوق خویش به آرمان های هموطنان ایرانی شان لطمه نمی زدند ولی همیشه انتظار از نخبگان فارس و ترک و مسند نشینان حکومت مرکزی باید بیشتر باشد و این موضوع فقط مربوط به تاریخ گذشته نیست، بلکه نمونه هایی از تبعیض و فشار ملی و مذهبی در طول تاریخ وجود داشته است**



این طریق به برخی از آرزوهای دیرینه‌اش جامه عمل بپوشاند. لذا خیلی زود زمانی که امام هنوز در نجف بودند ارتباط و همکاری با مرکزیت جنبش و عوامل آن را شروع کرد.

وی جنبش انقلابی مردم کرد علیه رژیم شاهنشاهی را در طی سال ۱۳۵۷ با سخنرانی‌های کوبنده خود در بانه، بوکان و سفر شتاب بخشید و در هم‌آواز کردن اهل سنت با رهبران انقلابی کوشش بسیار کرد و در کردستان جنوبی ایران به مرکزیت سنندج تنها رهبری بود که دهها اعلامیه با خط و امضای خویش منتشر کرد و حتی تلاش کرد چپ‌گرایان کرد را نیز از کارشکنی در امور جنبش سراسری ایران بازدارد. وی در همان ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب خواسته‌های مردم کرد را به گوش سران انقلاب رسانید و حتی با امام خمینی نیز در این باره ملاقات کرد. هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود در اخطارهای شدیدالحنی خطرات اوضاع کردستان را به مسئولان شورای انقلاب گوشزد کرد. البته این تنها می‌تواند جنبه‌ای سطحی و ظاهری از واقعیت گوهر وجودی آقای مفتی‌زاده باشد تشریح افکار عمیق و شخصیت باارزش ایشان مجال بیشتر و حال و هوایی دیگر می‌طلبد... به هر صورت متأسفانه نه رهبران انقلاب و نه رهبران کرد تشخیص ندادند که مفتی‌زاده چه اندازه می‌توانست در پیوند آمال کردها و مصلحت انقلاب نقش مؤثر داشته باشد و حتی نخبگان و فرهیختگان ما نیز از افکار و آرمان‌هایش چیز قابل‌ذکری نمی‌دانند.

اما مفتی‌زاده نیز چون هر فرد انسانی فراتر از نقد نیست. از جمله‌های مشهور خود ایشان در ایام اخیر عمرش این است: به غیر از استراتژی حرکت در کمتر مسئله‌ای بوده است که اشتباه نکرده باشم (۳۱) و علت اشتباهات را هم بیان می‌نماید، از اشتباهات این جریان سیاسی-اسلامی در آن ایام می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

۱. رقبایش را در کردستان شمالی به‌طور خاص مهاباد دست‌کم گرفت.
۲. به وعده‌های سران انقلاب بیش از حد دل بسته بود (هر چند تفاوت بینش و آمال او با سران انقلاب در همان روزهای نخستین پیروزی انقلاب آشکار گردید).

نمی‌توانند بر هیچ‌یک از اعمال و افکار قاسم‌لو مهر صحت بنهند. نکته‌ای دیگر پشت‌کردن به بلوک شرق و قطع رابطه و امید از آنها حتی قبل از فروپاشی شوروی و وداع کشور شوراهای با روشنفکران بوده است، قاسم‌لو خیلی پیشتر، زمانی که در چکسلواکی بوده و از دویچک پشتیبانی کرد از کشور شوراهای خداحافظی کرد و این نکته مثبتی را در پرونده فکری و سیاسی قاسم‌لو به‌مثابه یک روشنفکر هوشیار جهان سوم ثبت کرده است. اما این راهم می‌توان گفت بعید است تلاش آقای کیخسروی در بی‌تأثیر نشان دادن نفوذ و تحریکات حزب توده و بی‌دخالتی حکومت ایران در مسئله انشعاب از حزب به فرجامی برسد، هر چند الحق مصاحبه‌اش از متانت و صداقت خوبی نیز برخوردار است. دوست صمیمی کیخسروی و مبارز باسابقه و صدیق سیاسی غنی بلوریان نیز در خاطراتش (ناله‌کوک) به همین تعارض گرفتار شده است.

اما آنچه مامه غنی در خاطراتش و کیخسروی در مصاحبه‌اش و همین در شعر بلند خانه‌نشین اشاره کرده‌اند، در مورد شکنجه طرفدارانشان توسط حزب و بدرفتاری با آنها و ترور بعضی از هواداران‌شان توسط حزب و وابستگی و همکاری گسترده حزب به سرکردگی قاسم‌لو با رژیم بعث خود دانند و طرف مقابلشان.

#### مفتی‌زاده و موج خون در دل لعل

قسمت‌های زیادی از مصاحبه‌ها در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران فروردین ۱۳۸۲ که به موضوع و شخصیت و افکار مفتی‌زاده اختصاص دارد جای تأمل جدی است. به گواهی نوشته آقای هوشمند به نقل از یک روزنامه خارجی "مفتی‌زاده از مبارزان مشهور رژیم گذشته بوده" و باید اضافه کرد نامبرده همچنین از نخستین فعالان اسلامی در کردستان بودند و بعد از شیخ سعید نورسی مشهور به بدیع‌الزمان متوفی در ۱۹۶۰ دومین رهبر کرد است که در همه بخش‌های کردستان داعیه اسلام‌خواهی داشته و حرکتی دینی را بنیاد نهاد.

آقای مفتی‌زاده عنصر بسیار مناسب و هماهنگی با انقلاب اسلامی بود چراکه آن را در جهت آمال و اندیشه‌هایش پنداشته و می‌خواست از



حیات حزب دموکرات در نهران

آقای مفتی زاده مانند همه رهبران صدر انقلاب، پیروان و هم‌مسیرانش را انتخاب نکرده بود، گاهی خلیفه فلان شیخ یا درویشان ساده‌دل فلان طریقت به مقرر گروهی حمله می‌کردند که اگر مفتی زاده مانع نمی‌شد کشت و کشتار برپا می‌شد، یا در درگیری بین چند نفر یکی از هواداران گروه‌ها آسیب می‌دید، یا در یک تصادف رانندگی تعدادی از افراد گروه‌ها کشته می‌شدند و گاهی در درگیری بین دو کمیته مسلح در سنج در غیاب مفتی زاده جنگی بزرگ شعله‌ور می‌شد. (۳۵)

گاهی گروهی از طرفداران ایشان سرخورده در میروان کمیته‌ای مسلح تشکیل می‌دادند و قلع و قمع می‌شدند که همه اینها به حساب مفتی زاده گذاشته می‌شد. چنان‌که امروز نیز برخی افراد متعصب متناسب به ایشان برخی اشخاص یا گردانندگان روزنامه‌ای را به باد پرخاش و ناسزا می‌گیرند. در آن دوران پرهیج و مرج چنین اتفاقاتی کاملاً طبیعی بود و آقای یونسی نیز اظهار داشته: تمرین دموکراسی نداشتیم باید همین می‌شد که شد. باید در قضاوت نسبت به هر شخصیت سیاسی در آن زمان فاکتور آشفتگی امور را در نظر گرفت، کاری که احتمالاً آقای یونسی آنها را در نظر نگرفته است.

و اما به چه حسابی آقای یونسی گفته است در کردستان علامه‌ای نداریم، در کجای عالم اسلام علامه بودن درجه‌ای از درجات مقامات دینی بوده است، هرکس از اشخاص فاضل و باسواد می‌توانست متصف به این عنوان شود؛ مانند: علامه قرلجی، علامه نودشی، علامه قره‌داغی و علامه پینجویی.

ایشان در چه پایه از علوم اسلامی و رجال‌شناسی قرار دارد تا تشخیص دهد چه کسی می‌تواند علامه باشد و یا نباشد. وانگهی مگر خود مفتی زاده این عنوان را برای خود تراشیده و به آن رضایت داده؟ یا این‌که روزنامه‌های آن زمان و روحانیون شیعه در آن اوضاع و احوال او را به این نام خطاب می‌کردند، مفتی زاده همیشه دوست داشت وی را مانند مردم عادی و فرودست جامعه با عنوان "کاک" خطاب کنند و در کردستان به "کاک احمد" مشهور است.

و اما نسبت تظاهر به مفتی زاده به اندازه نسبت‌های خلاف اخلاق عمومی به یکی از عارفان بلندپایه و رجال دین است، کاش آقای یونسی در این مورد قضاوت نمی‌کرد، احتمالاً اشاره آقای یونسی به برخی رفتار متواضعانه مفتی زاده باشد که امثال ما نیز به دلیل دوری از اخلاق اسلامی ممکن است به درک کامل آن نائل نگردیم.

باز گفتن حرف‌های خلاف حقیقت از طرف مفتی زاده اگر در آنها تعمدی در کار باشد ناشی از گزارش‌های نادرست دیگران نباشد امری است که از امثال وی بعید است، مانند فروش ماشین دولتی از آن نوع خلاف اخلاق‌هایی است که به هیچ‌وجه به دامن مفتی زاده نمی‌چسبد.

اما اتهام تبعیض بین یهودیان و مسیحیان با مسلمانان در مقام شهروندی هم از آن حرف‌های غریب است، زیرا مفتی زاده از آن عالمان اسلامی است که رأی‌ش درباره مخلصان غیرمسلمان واضح است. او کفر را تنها نسبت به سران عامل و عاقد و حق‌ستیز صادق می‌دانست، او افراد عادی و یا غیرعالم و غیرمغرض و غیرذی‌نفع در عدم‌پذیرش اسلام محمدی را معذور و گاهی مأجور می‌دانست. (۳۶)

حتی آقای احسان هوشمند نیز که کوشیده چهره مفتی زاده را از ورای برخی آثار مکتوب ایشان ببیند و تا حدی نیز موفق بوده باز در مورد ریشه‌های اقوال و مواضع مفتی زاده گاه دچار سطحی‌نگری شده است. مثلاً در مورد

سال ۱۳۵۸ کردستان می‌باشد. آقای یونسی که مترجم نام‌آور و یکی از زندانیان قدیمی زندان‌های شاه بود متأسفانه در این مصاحبه هم و در دیگر نوشته‌هایش نشان داده است در لکه‌دار کردن و تخریب چهره شخصیت‌های کردسنگ تمام‌نهاد است و البته باید اذعان داشت از کسی که به اعتراف خودش تا چهل سالگی هیچ اطلاعی نداشته چه سرملش می‌آید و همچنین کسی که مرکز نشین بوده است و بنا به اقرار دوست صمیمی و ولایت‌بخشش آقای حاج سیدجوادی از آغاز تشکیل جمهوری اسلامی تاکنون مرتب از او به عنوان صاحب‌نظر راهنمایی می‌خواسته‌اند. (۳۳)

اما کاش در موضع‌گیری و اظهارنظرها حریم‌ها را نگه می‌داشت. وی سال‌ها پیش در مقدمه یکی از کتاب‌های ترجمه‌اش (۳۴) هرچه توانسته در تحقیر و توهین شخصیت ملامصطفی بارزانی نوشته است. اکنون هم در این مصاحبه بدون استثنا تمام شخصیت‌های کرد دست‌اندرکار اوایل انقلاب را تخریب کرده است. بویژه در مورد مرحوم مفتی زاده به چند خرق اجماع بزرگ دست زده و به این صورت اظهار نظر کرده است:

۱. ما علامه‌ای در کردستان نداریم، با این عنوان با مرحوم مفتی زاده مکاتبه می‌شد.

۲. خدا رحمت کند مرد مظاهری بود!!

۳. آن مرحوم از گفتن مطالب خلاف حقیقت هم ابایی نداشت.

۴. ماشین دولت را فروخته و...

فهرستی از آسیب‌دیده‌ها را تهیه کرده بودند اما غیرخودی‌ها را به حساب نیآورده بودند. گفتیم: در این لیست یهودی و مسیحی نمی‌بینم، گفتند آخر آنها یهودی و مسیحی‌اند. به هر حال این‌گونه تبلیغات قرآنی می‌کردند. موارد دیگری هم هست که برای پرهیز از قضاوت عجولانه به سبک دکتریونسی، درباره دیگر مدعیات وی ساکت می‌مانیم. امیدواریم آنهایی که شاهد این‌گونه وقایع و رویدادها بوده‌اند پاسخ دهند، قبل از پرداختن به اظهارات آقای یونسی لازم است چند نکته‌ای را تذکر داده شود.

این‌که مفتی زاده در آثارش بارها به عبارات مختلف نوشته است: "آنچه اسلام برای ملت‌ها در نظر گرفته است بالاتر از خودمختاری است." فکر کرده است ناشی از هوشیاری و فشار افکار عمومی بوده است. درحالی‌که واقعاً دیدگاه اسلامی و معرفت‌دینی‌اش چنین اقتضا دارد. هوشمند با همه حسن ظنی که نسبت به مفتی زاده دارد، ابا دارد که بپذیرد نظرگاه و بینش دینی مفتی زاده راهنمای عمل و مواضع سیاسی او بوده است درحالی‌که او قبل از شخصیت سیاسی و پراتیکش یک متفکر و عارف است.

البته این اظهار نظر هوشمند هم قابل قبول است که:

"در اینجا باید توجه کرد که در سندج برخی تندروی‌های هواداران کاک احمد مفتی زاده در تشدید تنش در منطقه مؤثر بودند. درکنار رویکرد حذفی کمونیست‌ها گاه هواداری ایشان هم با برخورد جزئی موجب افزایش تنش در منطقه می‌گردیدند."

بر این ادعا مؤیداتی هم در میان گفته‌های مفتی زاده وجود دارد از جمله حرکت جمعی از پیروان و افراد مسلمان دیگر که تحریک شده بودند تا به مقر چریک‌های فدایی حمله کنند و مفتی زاده با شگردهای حکیمانه آنها را به نماز جماعت دعوت و سپس برایشان سخنرانی کرده و از این عمل منصرفشان ساخته، ولی در تبلیغات گروه‌ها با عنوان نماز جهاد، از آن اقدام مسالمت‌آمیز یاد شد.

در اینجا بر یک واقعیت هم باید تأکید ورزید اگر چنانچه برخی طرف‌های کرد همچون آقایان بونسی و کیخسروی و امثال عمر فاروقی در کتاب "تاریخ فرهنگ کردستان" بپندارند، اگر گروه‌های افراطی کرد یا مفتی زاده نبودند مسئله حقوق کردها حل می‌شد، به نظر می‌رسد یک توهم باشد، زیرا رهبران همه جناح‌های حاکمیت در آن زمان حتی میانه‌روترین و معتدل‌ترینشان که در این مصاحبه شرکت کرده‌اند و فعلاً در نقش اپوزیسیون حکومت کنونی هستند به قول حاج سید جوادی اتفاق نظر داشتند که: "به کردها خودمختاری ندهند" (۳۷) و "اصرار ما مسئله شیعه بودن بود."

درمقابل اگر طرفداران فکر مرحوم مفتی زاده یا کسانی چون هوشمند که در تعریفی ستایش‌آمیز از مفتی زاده نوشته است: (۳۸) گمان برند اگر گروه‌های افراطی کرد یا آقای بونسی نبودند و مسئله حقوق کردها حل می‌شد باز هم توهمی بیش نیست زیرا بعد از آن دوران پراشوب ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب نیز هرگز با مفتی زاده بر سر مهر نیامدند. سرانجام ایشان در سال ۱۳۶۱ به زندانی طولی‌المدت خویش گرفتار شد. به‌هرحال حکومت نتوانست یا نخواست بین نصیحتگران و دشمنانش فرق بگذارد.

اکنون بی‌مناسبت نیست به برخی افکار راهبردی و عملکردهای مهم مفتی زاده تنها در همان مقطع پیروزی انقلاب تا کناره‌گیری‌اش از امور سیاست عملی نگاهی گذرا داشته باشیم. باید دانست مفتی زاده از پرمدارترین و وحدت‌خواه‌ترین رهبران انقلابی در سراسر ایران بود که کناره‌گیری، گمنامی و حتی بدنامی و انواع تهاجمات لفظی و فیزیکی و کشته‌شدن ده‌ها نفر از پیروانش را تحمل نمود ولی دست به خون کسی نیالود و در کوره آتش جنگ داخلی که بدون اختیار او بین اسلام‌گراها و چپ‌گراها و کردهای احساساتی و پاسدارهای احساساتی و بین شیعه و سنی شعله‌ور شده بود، ندمید و همه را به آرامش، گفت‌وگو، وحدت، شورا، ادای حقوق و پیمودن حکیمانه راه رسیدن به خواست‌ها فرامی‌خواند درحالی‌که اگر به سبک سیاستمداران و رهبران قدرت‌طلب گروه‌ها و مبارزان عرفی، سلوک می‌کرد می‌توانست مانع بسیار بزرگی بر راه تحرکات گروه‌ها و

خواسته‌هایشان باشد و امتیازاتی از حکومتیان بگیرد و یا از طرف دیگر به‌عنوان یک رهبر کرد و سنی می‌توانست مشکلات جدی برای حکومت فراهم آورد.

ولی به حقیقت می‌توان گفت با تقوای سیاسی بسیار، تسلیم جلوه‌های ظاهری پیروزی نگردید و راه پرهیز و سکوت و کناره‌گیری را در پیش گرفت نه از سر ضعف و ناچاری، بلکه ریشه این سلامت‌گزینی در شخصیت برازنده و افکار بلند انسانی ایشان نهفته بود.

مفتی زاده که قبل از هر رهبر مذهبی و غیرمذهبی با انقلابیون ایران تماس گرفته و دست به تأیید انقلاب زده بود. (۳۹) هنوز دولت بختیار بر سر کار بود که از طرف کمیته استقبال از رهبر انقلاب، دعوت شده و به تهران رفت. چند روزی قبل از پیروزی انقلاب با ایشان ملاقات کرده و گفت‌وگو نمود. (۴۰) برخلاف اسناد مشکوک احتمالاً دستکاری شده، در کتابچه مفسده‌جویان که نشان می‌دهد مفتی زاده از روحانیون دیگر مدعی رهبری، پشتیبانی کرده است او از رهبر انقلاب ستایش کرده که روحانیون مرتجع را تحت الشعاع قرار داده و وی را به ادامه حرکت انقلابی خود در راه رفع "ستم‌های ملی، مذهبی و طبقاتی" تشویق کرده است. وی تنها هفت روز بعد از پیروزی انقلاب به رهبران انقلاب هشدار می‌دهد و خطرات اوضاع کردستان را به آنها گوشزد می‌نماید. وی خودمختاری را برای کردها از کمترین حقوق می‌داند و چند ماه بعد نیز کنفرانسی تحت همین عنوان تشکیل می‌دهد. وی در نشست‌های متعددی در سقز قبل از جنگ سندج (که همه روحانیون سرشناس کردستان در آن شرکت داشتند) و در اثنای جنگ سندج با حضور همه رهبران دینی و غیردینی کرد و همه شخصیت‌های مهم انقلاب، قبل از کنفرانس خودمختاری؛ با اعزام هیئت‌هایی از علمای کرد نزد شیخ‌عزالدین حسینی (برای شرکت در آن کنفرانس) همچنان در اثنای کنفرانس و - در جلسه‌ای با حضور شیخ‌عزالدین و شیخ جلال حسینی در روستای بغده‌کندی بین بوکان و سقز - تلاش‌های زیادی کرد تا طرف‌های کرد خواسته‌هایشان را منسجم و یک کاسه کنند و با هماهنگی طرح تفصیلی خودمختاری را به دولت مرکزی تقدیم نمایند.

همچنین وی در دی‌ماه ۵۷ در درسهای حکومت اسلامی و در چهارده‌اسفند ۵۷ بر سر مزار مصدق در بحث با آیت‌الله طالقانی از ضرورت شعارها سخن گفته است، نه تنها رفع غائله سندج و در محدوده یک شهر، بلکه در سراسر کشور و در همه ارگان‌های جامعه، به ضرر قاطع می‌توان گفت مفتی زاده، یکی از رهبران اسلامی در ایران بود که دارای طرح اسلامی مدون برای اداره جامعه انقلابی بودند. با این توش و توان نظریه‌پردازی بود که از کند و کاری و ائتلاف وقت شورای انقلاب و دولت موقت گله‌مند بود و از دولت می‌خواست که به تصویب چند طرح انقلابی سریع مبادرت ورزد و حربه را از دست مخالفان انقلاب بگیرد. ایشان معتقد بود که انقلاب ایران یکی از مردمی‌ترین انقلاب‌های دنیا در دو سده اخیر می‌باشد. خاطر نشان می‌کرده که انقلاب اسلامی نباید دنباله‌رو حکومت‌های ارتجاعی باشد اگر فرضاً آنها مذهب تسنن را رسمی اعلام کرده‌اند نباید ایران انقلابی مذهب شیعه را رسمی نماید. معتقد بود گروهی در پیله معلومات محدود خود و گروهی پایبند هوس‌های نامشروع خود در حکومت انقلاب مشکلاتی ایجاد کردند.

به رهبران انقلابی شیعه چون امام خمینی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی احترام می‌گذاشت و آقای مطهری

را متفکری نیرومندی دانست. به ائمه اهل بیت به طور خاص ارادت فراوان داشت؛ همچون امام حسین و حضرت زید و... و در دعاها از صحیفه سجاده حضرت زین العابدین استفاده‌های زیادی برده است. از اموی‌ها متنفر بود و به اصطلاح شریعتی که تشیع صفوی را برابر نهاد تشیع علوی و تسنن اموی را برابر نهاد تسنن نبوی کرده بود، سخت دل‌بسته بود. در زندان و تحت تعذیب‌های فراوان نه سازش کرد و نه به تندروری و افراط‌گراییش پیدا کرد. در سنندج زمانی که از حکوت کناره‌گیری کرد پیروانش را از دادن شعار "کاکا احمد رهبر" به جای "خمینی رهبر" برحذر داشت. به اصل‌های اولیه انقلاب یعنی نه حزب نه گروه، بلکه ملت؛ نه شیعه نه سنی، بلکه اسلام؛ نه شرق و نه غرب، بلکه طرح مستقل اسلامی وفادار بود. در مؤخره کتابچه حکومت اسلامی راه خروج از بن‌بست انحصار طلبی را این می‌داند که نفوذ معنوی امام خمینی گروه‌های دیگر را هم در تصمیم‌گیری‌ها، همچون تدوین قانون اساسی، شریک حزب جمهوری اسلامی نماید که بر ارکان قدرت مسلط شده است. وی که به امتیازات مادی و معنوی هیچ قشری بر اقلتر دیگر اعتقاد نداشت طبعاً تسلط صنفی روحانیون را بر مناصب قدرت تحت عناوین مختلف و غیره بر نمی‌تابید، هم به لحاظ خصلتی، هم به لحاظ بینشی انقلابی، هم به لحاظ مذهبی روز به روز از زمامداران انقلاب فاصله می‌گرفت تا این که قانون اساسی به تصویب رسید که به نظر او مهر ختامی بود بر حرکت به سوی احیای اسلام راستین و امت واحد و علاوه بر آنها وحدت ملی را نیز به مخاطره می‌انداخت و راه دخالت استعمارگران را در امور ملت‌های مسلمان ایران بازمی‌کرد. مفتی‌زاده با رهنمود نبوی مراحل نهی از منکر با حکومت برخورد کرده و در آخرین مرحله طی پیامی به ملت ایران و در سخنرانی حسینیه ارشاد ارتباط خود را به کلی با حاکمیت گسست و همکاری هفت، هشت ماهه خود را با حکومت نویای جمهوری اسلامی قطع کرد، اما هر بار که فرصتی مناسب دست داده یا امید اصلاحی می‌رفته باز اقدام کرده است. در مؤخره کتاب "حکومت اسلامی" در زمستان ۵۸ و در کتاب "درباره کردستان" به راه‌حل‌ها و چاره‌جویی‌های ممکن اشاره کرد است و علاوه بر آنها طریق مقدور دستیابی به برخی از حقوق اهل سنت را در تشکیل "شورای مرکز سنت" یافت، سرانجام منجر به زندانی ده‌ساله‌اش گردید. در وصیتنامه‌اش که آن را در زندان در سال ۶۲ نوشته است در حالی که از حال و هوای مبارزه سیاسی خارج شده و حرکت خویش را وارد فازی پرورشی معنوی نموده، باز از اصلاح انحرافات حکومت غافل نیست و از پیام هشت‌ماده‌ای امام خمینی استقبال نموده است. از آن زمان که از سیاست عملی کناره‌گیری کرده و همت خویش را صرف تبلیغ اسلام راستین و پرورش

مسلمانان مکتبی نموده علاوه بر مقاومت سخت و طاقت‌فرسا با شرایط زندان به تکمیل برخی نظریات دینی و انسان‌شناسانه پرداخته و نکات پرورشی و اخلاقی را در سرلوحه برنامه‌هایش گنجانده است و جوهر معنوی خود را بیشتر آشکار کرد.

مفتی‌زاده برای حل مسئله کردستان که در آن برخی آرمان‌های کردها برآورده شود و روند انقلابی حکومت اسلامی در زیر و رو کردن نظام طاغوتی ادامه یابد، با شعار فراگیر "رفع ستم ملی - ستم مذهبی و ستم طبقاتی" به میدان آمد، هم سران انقلاب آن را پسندیده بودند و هم درگردهمایی سقز چند روز پیش از جنگ سنندج در اواخر سال ۵۷ در جمع علمای کردستان با شرکت شیخ‌عزالدین توانسته بود آن را به علمای کرد هم بقبولاند.

اما گروه‌های چپ از غیاب مفتی‌زاده در سنندج استفاده کردند و جنگی خونی به راه انداختند. گرچه قطعه‌نامه سقز فراموش شد اما با درایت طالقانی و برخی دیگر از مسئولان و با همکاری و تلاش مفتی‌زاده این بار نیز جنگ فروکش کرد و طرح شورای سنندج به اجرا درآمد. در برابر افراط و اغتشاش گروه‌های چپ‌رو در داخل حکومت، نیز گروهی در صدد بودند تا اهل تفاهم و گفت‌وگو را دور بزنند و ضرب شصتی به گروه‌های چپ نشان دهند. (۴۱)

غافل از آن که خون را با خون شستن محال است. در حالی که رقبای مفتی‌زاده در سنندج تقویت می‌شدند (۴۲) و در شمال کردستان و شهر قیام‌های کردی یعنی مه‌آباد کانونی بسیار قوی با پشتوانه‌ای مردمی متشکل از کومله و دموکرات و چریک‌های فدایی خلق و شیخ‌عزالدین تشکیل شده بود، مذهبیون کرد را تحت فشار گذاشته بودند و پشت بیانیه ۸ ماده‌ای خود که در روزهای آخر بهمن ۵۸ به‌عنوان هیئت نمایندگی خلق کرد صادر کرده بودند ایستادند. با همه اینها امید مفتی‌زاده تنها به اقدامات انقلابی و اصلاحی حکومت و پذیرش و پیاده‌کردن چند اصل مهم بود که هرگز عملی نشد و آخرین تلاش مفتی‌زاده در کنفرانس خودمختاری که بدون شرکت گروه‌های دیگر برگزار شد خلاصه شد. در جلسه بغداد کندی و صدور اعلامیه مبنی بر این که آرزوی رهبری در سر نمی‌پرورانم به هیچ وجه نتوانست شیخ‌عزالدین و شیخ‌جلال را از صف گروه‌های متحد جدا سازد، آن طوری که مفتی‌زاده در فصل آخر کتاب اسلامی به خوبی دریافته است دوران شعار و آرزو به سر آمده و دوره تحقق شعارها فرارسیده بود که آن هم در اختیار گروه مکتب قرآن نبود. جریان سیاسی-دینی مفتی‌زاده کم‌کم در محاق قرار می‌گرفت و به حاشیه رانده می‌شد، اما همچنان نظریه‌پردازی‌های مفتی‌زاده در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها طراوت خاصی داشت. برای نمونه وی مسائل کردستان را به سه دسته مردمی و شبه‌مردمی و

**ایران که در زمانی در ضمیر تاریخی  
گردها عبارت بود از زبان فارسی که  
بزرگانی چون سعدی و مولانا  
نماینده‌اش بودند و دومین زبان اهل  
اسلام به حساب می‌آمد و از الجزایر تا  
چین را در قلمرو حکومت  
معنوی‌اش گرفته بود، بعد از صفویه  
- که مرزهای جغرافیایی ایران و  
وسعت مرزهای معنوی زبان فارسی  
را نیز کوچک کردند - دیگر آن ایران  
قبلی نماند. حتی در قرن‌های  
دوازده و سیزده هجری نیز تمام  
علما و شعرای بزرگ کرد که اگر در  
ترکیه و عراق هم بوده به زبان فارسی  
رساله‌ها، اشعار و کتاب‌ها دارند.  
اندک‌اندک زبان شیرین فارسی در  
میان کردها رخت برمی‌پندد (مگر آن  
کردها که در ایران ساکن هستند)  
زیرا هرکس زبان مادری خود را  
بیشتر دوست دارد دیگر متأسفانه  
نسبت به آن گنجینه‌های عرفان و  
حکمت که در زبان فارسی آمده است،  
تمایلی ندارند. فارسی را قبل‌آز خود  
می‌دانستند؛ وقتی ایرانی‌های اعلام  
هویت کردند که فارسی مال ماست،  
مولانا مال ماست، سیدجمال‌الدین مال  
ماست و...**

ضدمردمی تقسیم می‌کرد و معتقد بود که نیروهای اصیل حامل دسته اول هستند و گروه‌های چپ دنبال مسائل شبه‌مردمی و فئودال‌ها و مشایخ طریقت و ضدانقلابیون سلطنت طلب و هواداران رژیم بعث دنبال مسائل ضدمردمی هستند. سرانجام مرداد ماه ۵۸ فرارسید و جنگ‌های پاره و نقره و میوان را به یکباره به جنگی تمام‌عیار بدل ساخت و این آغاز منفور شدن مفتی‌زاده در نزد اکثریت مردم عادی و هواداران گروه‌ها بود. در این مقطع بر سر اعدام افرادی در کردستان با آقای خلخالی درگیر شدند که شرح موقوف را خلخالی در روزنامه کیهان آن زمان به روایت خودش آورد. اما در کتاب خاطراتش به نام ایام انزوا دامن از این حرف و حدیث‌ها فروچید. سرانجام بعد از سخنرانی حسینیه ارشاد مفتی‌زاده در پاییز ۵۸ بنا به موازین دینی مورد نظر خودش وقتی آتش جنگ را شعله‌ور دید و گروه وفادار کوچک خود را در حال نابودی و در معرض خطر؛ راه هجرت و کناره‌گیری را برگزید. از این زمان به بعد مفتی‌زاده در زیر فشار احساسات اسلامی بخشی از مردم کردستان و طرفداران خودش قرار داشت که در مقابل کشتن ده‌ها نفر از افراد مسلمان و طرفدار مکتب قرآن از وی می‌خواستند به اقدامی عملی و مسلحانه دست بزنند یا به آنها اجازه دهد. اما مفتی‌زاده با سرسختی و قاطعیت نه تنها اجازه این کار را نداد، بلکه از شکایت کردن از افراد گروه‌ها (که بعضی از آنها به شهرها برگشته بودند) در دادگاه نیز جلوگیری نمود. در این مرحله وی یکی از مهم‌ترین نظریه‌های دینی خود را که مربوط به روبرو انسان مسلمان متعهد و مکتبی با دیگران است به روی کاغذ آورد. او معتقد بود که اکثریت افراد گروه‌های مارکسیست نیز فتری و غیرمبعوث هستند و اسلام را به صورت واقعی خود نشان ندهند در نتیجه جنگ کردن با آنها نامشروع است. این نظریه مرحوم مفتی‌زاده که: "هر کس در برابر آنچه می‌داند مسئول است و اقامه حجت شرعی بر دیگران منوط به بی‌تردید بودن عقل است، در آن مورد و آن هم هنگامی حاصل می‌شود که دین و برنامه‌هایش به صورت کامل و واقعی عرضه شود و نمونه عینی هم مؤید آن شناخت گردد." در عالم فکر اسلامی بی‌سابقه بود. بسط این نظریه نگرش نسبت به غیرمسلمانان و شناخت موضوعات مهمی و ن‌کفر و ایمان، مسئله ارتداد، اجرای حدود اسلامی، پیاده کردن نظام‌های اسلامی، جهاد و... را دست‌خوش تحول و دگرگونی می‌سازد.

البته در گرماگرم حوادث انقلاب و قبل از آن و چند ماه بعد از انقلاب، مفتی‌زاده نظریات مهمی را درباره محکم و متشابه، پرورش مقدم بر آموزش، رشد طبیعی - رشد پرورشی، اهمیت شورا، واقعیت اولی الامر، انسان دینی و انسان قانونی و خدایی - انسانی بودن نظام اسلامی، وحدت اسلامی چگونه تحقق می‌یابد، مشکلات انقلاب و... بیان کرده بود، ولی سویه مبارزاتی و عملی ایشان غلبه داشت و ابعاد فکری و روحی ایشان در حاشیه مطرح بود، اما وقتی ایشان به کرمانشاه (۴۳) مهاجرت کردند در طی سه‌سالگی که در آنجا بودند جنبه نظریه‌پردازی مکتب ایشان بیشتر آشکار گردید. با القای درس‌های دین و انسان و درس‌های چگونگی آموزش دین و مطرح کردن سر تفاوت سیر نزول یا سیر تدوین (۴۴) و کشیدن جدول‌های روابط انسان مسلمان مکتبی با دیگران در یکی از حواشی کتاب درباره کردستان و... می‌رفت که به تدوین نهایی اندیشه‌های دینی‌اش نزدیک شود، ولی تکالیف دیگر و زندان ایشان پیش آمد. هر چند در کرمانشاه به مسائل پرورشی و روحی اهمیت فراوان داده و آن را برگشت به سرکار اصلی نامیده بود، اما باز هم شخصیت روحی، عاشقانه و عارفانه وی

در حاشیه قرار داشت تا این‌که زندان سخت ده‌ساله ایشان پیش آمد. در آنجا سویه روحی و عشقی ایشان به یکباره آشکار گردید. که در چهار دفتر اشعار ایشان به رخسندگی و غلظت پدیدار است اما به این معنی نیست که ذهن توانای ایشان از تکاپو و نظریه‌پردازی باز ایستاده، بلکه در آن برهه هم نظریه‌ذهن، قلب و نفس را مطرح کردند و به بعد انقلابی‌گری و احساس مسئولیت اجتماعی نیز، توجه ایشان همچنان معطوف بود و از نظریه‌داره اسلامی جامعه تجدید نظر نکرد. مفتی‌زاده در مقام فقه، فقهی محتاط و تابع تصویب با در نظر گرفتن مقتضیات زمان و در مسائل عمده فقه مقلد شافعی می‌باشد. در مقام بحث و استدلال کاملاً تابع برهان و در لطایف قلبی و احوالات روحی عارفی انسان دوست و معتقد به خدمت و همه اینها را هم از دولت قرآن داشت.

این بود گوشه‌ای از افکار و شخصیت و فعالیت‌های مبارزاتی مفتی‌زاده که خود آیهای از آیات همیشه در تجلی خداوند است. (یار در تجلی است از در و دیوار) "و کاین من آیه فی السموات والارض."

یکی دیگر از شواهد عدم آشنایی با افکار و رویه مفتی‌زاده مطلبی است که در پاورقی ص ۵۷ نشریه درج شده است: "آقای حسن امینی اکنون عملاً و تلویحاً جانشین آقای مفتی‌زاده در بخشی از کردستان است." در تفکر مرحوم مفتی‌زاده مسئله جانشینی او و هر رهبر اسلامی دیگر بلا موضوع است، زیرا اعتقاد دارد بعد از فوت رهبری از پیامبر خدا گرفته تا دیگران تمام امور در اختیار شورای منتخب هم‌مسیران می‌باشد و تمام قوا و قدرت توسط شورا تعیین می‌گردد و آقای حسن امینی هم عاقل‌تر و صادق‌تر از آن است که چنین ادعایی داشته باشد.

د: جنایات صفویه و شکاف کرد و عجم احسان هوشمند می‌نویسد:

"اما در زمان دولت صفویه بعد از رسمیت مذهب شیعه در کشور ماکه البته توأم با بروز بعضی خشونت‌ها و تعصب‌های مذهبی خصوصاً با شدت خاص شاه اسماعیل موجب می‌شود که به قول جامعه‌شناسان بخش‌هایی از جمعیت کرد سنی کشور نسبت به بقیه ساکنان احساس تمایز کنند و شکاف اجتماعی به وجود بیاید." (ویژه‌نامه، ص ۵)

پس اگر قرار باشد برای شکل‌گیری بحران، یا شکل‌گیری جریان‌گریز از مرکز در کشورمان، در مناطق کردنشین دوره تاریخی قائل باشیم، طبیعتاً به لحاظ تاریخی باید به دوره شاه اسماعیل صفوی برگردیم.

درباره پیدایش صفویه و تأثیری که این سلسله (۱۱۳۵-۹۰۷) بر مذهب و ملیت ایرانیان برجای نهاده است تحقیقاتی فراوان صورت گرفته و قضاوت‌های متفاوتی ابراز گردیده است. افرادی از مورخان همچون احمد کسروی در رساله شیخ صفی و تبارش ظهور این سلسله را بر مذهب و هم‌بر زبان فارسی و ملیت ایرانی ویرانگر می‌داند و گروهی همچون اسماعیل رضوانی و رسول جعفریان و محمد امین ریاحی آن سلسله را نافع به مذهب و ملیت می‌دانند. (۴۵) ادوارد براون و ذبیح‌الله صفآن دوره را دوره انحطاط ادبی به حساب می‌آورند و دکتر شریعتی در رد صفویه سخنان تندی دارد و تشیع به ارمغان آورده صفوی‌ها را در مقابل تشیع علوی قرار می‌دهد و ظهور آنها را بر فرهنگ و تمدن ایران فاجعه می‌نامد. آخرین تحقیقات درباره صفویه از دکتر منوچهر پارسادوست با عنوان "شاه اسماعیل اول با اثرهای دیرپا بر ایران و ایرانی" می‌باشد و نقدی مستند بر ظهور صفویه است. البته اثر آقای ناصر پور پیرار هم در راه است که هنوز اجازه چاپ و نشر نیافته است.



اما پیوند صفویه با پیدایش جنبش کردی و نقش آن در ایجاد روح قومی و شکاف کرد - عجم موضوع دیگری است که نیاز به تأمل و تفرس بیشتری دارد.

وقتی خاطرات بازگان ونیزی و سفرنامه علی اکبر خطایی رستم التواریخ و مکاتبات بین شاهان صفوی و سلاطین عثمانی بررسی شوند مشاهده می شود که جنایات صفویه بر اهل سنت ایران که کردها یکی از اقوام سنی هستند بسیار وحشتناک است حتی در مقایسه با بقیه سلاطین که کم و بیش استبداد و خونریزی داشته اند چشمگیر است که به برخی از آنها اشاره می شود.

نوشیدن شراب در کاسه سر دشمنان، شورا و کباب کردن جسد مخالفان، تربیت افراد آدم خوار، ادعای الوهیت شاه اسماعیل، وادار کردن مریدان به خودکشی، قتل عام های متعدد در شهرهای ایران، قتل دانشمندان سنی، فسادهای جنسی و اخلاقی که تا آن زمان سابقه نداشته، برخی از این جنایات ها در کردستان انجام گرفته است. مانند قتل عام مردم مکرری در زمان شاه عباس در سال ۱۰۹۹ و کباب کردن جسد امیران مکرری در زمان شاه اسماعیل. پس نظر هوشمند درست است که: "احساس تمایز کردها" و "شکل گیری بحران" و "شکل گیری جریان گریز از مرکز" از زمان صفویه به وجود آمده است.

باید این نکته را هم اضافه کرد که پیدایش جنبش کردی و احساس هویت ملی و مذهبی نیز از همان زمان به وجود آمده است. بنابراین پیوستن حاکم بدلیس به عثمانی که هوشمند از آن به خیانت تعبیر کرده است می تواند واکنش طبیعی یک امیر کرد باشد، احتمالاً شخص مورد نظر هوشمند حاکم نیست و حکیم است. او یکی از بزرگترین علمای کرد و نویسنده تاریخ هشت بهشت به فارسی و متحدکننده امرای کرد علیه صفوی هاست و حکیم ادریس بدلیبی نام دارد که در تاریخ عثمانی نوشته اسماعیل حقی (۴۶) از او یاد شده است. وی مورخ و خطاط و ادیب بوده و در دربارهای اوزون حسن آق قویونلو و سلطان بایزید عثمانی و سلطان سلیم نیز خدمت کرده است.

گرچه صفویه در اواسط و اواخر سلطنت ۲۲۸ ساله خود ملایم تر شده ولی اثری که از کشتارهای اولیه و سنی زدایی برجای نهادند، که اصطلاحی را در ذهن کردها جا انداخت به نام عجم (۴۷) به مفهوم هیئت حاکمه ایران (و با مفهومی مغایر با آنچه عرب ها در نظر دارند) این مفهوم مفهومی سیاسی است نه نژادی که ناشی از نفرتی است که کردها از مأموران دولتی در ذهن دارند و وارد ادبیات شفاهی و فولکلور آنها نیز شده است.

شاعری هنرمند که اتفاقاً یکی از علمای طراز اول کردستان هم بوده و در دهه سی ام این قرن شمسی فوت کرده اند به نام ملا عصام الدین شفیعی این تصویر زشت از مأموران هیئت حاکمه ایران را چنین به نظم در آورده است:

روح واله سه ری لیومه بو ما چی ده می تو

نالیم نه وه سه ودایه که می من که ره می تو

کوردم و خزمهت ده کدم و تتوش له جه زادا

خوئیم ده ر ژوینی به نیشانهت عهجه می تو

ترجمه: جانم به لب آمده برای بوسه لب، معامله ای در کار نیست متاعی کم آورده ام انتظار بخشش دارم. کرد هستم و خدمتکار اما تو در عوض خون مرا می ریزی از نشانه های معلوم است عجم هستی.

هرگز درصدد نیستیم به تعصبات کور قومی دامن بزنیم، ولی

متأسفانه شکاف کرد و عجم بر اثر سوابق ممتد غدر و خیانت حکومت های چند صد ساله بسی عمیق شده است که کاش چنین نبود و کاش کردها علیرغم این همه ستم یکجانبه به حکم و لایحه مردمک شأن قوم علی الا تعدلوا از جاده عدالت و رحمت خارج نمی شدند و در ضمن مطالبه حقوق خویش به آرمان های هموطنان ایرانی شان لطمه نمی زدند ولی همیشه انتظار از نخبگان فارس و ترک و مسند نشینان حکومت مرکزی باید بیشتر باشد.

و این موضوع فقط مربوط به تاریخ گذشته نیست، بلکه نمونه هایی از تبعیض و فشار ملی و مذهبی در طول تاریخ وجود داشته است. برای نمونه بعد از قیام شیخ عبداللہ کردها از جور قاجاریه به روس ها ملتجی شده اند (۴۸) و ماجرای کشتن دسیسه آلود همزه آقای منگور از سرداران شیخ عبداللہ و کشتن برادر اسماعیل آغا (سمکو) در تبریز و تحمیل حاکم شیعی بر اهل سنندج در زمان قاجار در سال ۱۲۷۱ و مهاجرت و قتل تعدادی از مردم سنندج و... نمونه هایی از برخوردها در تعمیق این شکاف بوده است.

و اکنون باز هم داوری خوانندگان را به این سخن آقای هوشمند واگذار می کنیم:

شما هنوز شاهد هستید که در ایام خاص و مذهبی، همانند ایام فاطمیه از رسانه ملی چگونه با بزرگان اهل سنت برخورد می شود و یا برای انتخاب یک استاندار کرد سنی مذهب چه موانعی برجسته می شود؟...

برخورد با نشرکتب (۴۹) اهل سنت، که اکنون بهتر شده است. ممانعت از احداث مسجد اهل سنت در تهران، تخریب مسجد اهل سنت در مشهد، قتل عام سران اهل سنت در زمان قتل های زنجیره ای، دخالت در مسائلی چون رؤیت هلال در ایام عید، عدم پخش اذان اهل سنت در مرکز استان هایی چون سنندج، برخورد شدید با شورای مرکزی سنت و... همه آثاری است که از سرکوب های زمان صفویه برجای مانده و به شکاف کرد - عجم عمق بیشتری می بخشد.

ایران که در زمانی در ضمیر تاریخی کردها عبارت بود از زبان فارسی که بزرگانی چون سعدی و مولانا نمایندگانش بودند و دومین زبان اهل اسلام به حساب می آمد و از الجزایر تا چین را در قلمرو حکومت معنوی اش گرفته بود، بعد از صفویه - که مرزهای جغرافیایی ایران و وسعت مرزهای معنوی زبان فارسی را نیز کوچک کردند - دیگر آن ایران قبلی نماند. حتی در قرن های دوازده و سیزده هجری نیز تمام علما و شعرا بزرگ کرد که اگر در ترکیه و عراق هم بوده به زبان فارسی رساله ها، اشعار و کتاب ها دارند. اندک اندک زبان شیرین فارسی در میان کردها رخت برمی بندد (مگر آن کردها که در ایران ساکن هستند) زیرا هر کس زبان مادری خود را بیشتر دوست دارد دیگر متأسفانه نسبت به آن گنجینه های عرفان و حکمت که در زبان فارسی آمده است، تمایلی ندارند. فارسی را قبلاً از خود می دانستند؛ وقتی ایرانی های اعلام هويت کردند که فارسی مال ماست، مولانا مال ماست، سید جمال الدین مال ماست و... دیگران هم در مقابل اعلام هويت می کنند دیگر متأسفانه این گونه نیست که:

از حجاز و چین و ایرانیم ما

شبنم یک صبح خندانیم ما

نسیم های خدایی را باید دریافت، وحدت اسلامی را باید دریافت، وحدت ملی را باید یافت، مشترکات را باید دریافت.

## پی‌نوشت‌ها:

۲- ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران، ص ۲ پیشگفتار.

۳- همان، ص ۴۲.

۴- همان، ص ۴۸.

۵- همان، ص ۵۰ و ۶۷.

۶- آقای زیباکلام هم از دست‌اندرکاران مسائل کردستان در سال‌های اولیه انقلاب بود.

۷- آقایان دکتر صدر حاج سیدجوادی وزیرکشور و مهندس صباغیان سخنگوی دولت و وزیرکشور و مهندس سحابی رئیس سازمان برنامه و بودجه و عضو شورای انقلاب.

۸- ویژه‌نامه ص ۴۲.

۹- همان، ص ۵۰ و ۵۱ آقای هوشمند نیز در صفحه ۳۸ از آن خلایق و تأکید کرده که چرا نهضت آزادی هیچ‌گاه اقوام ایرانی کردها را بخشی از گفتمان خود به حساب نیاوردند.

۱۰- همان، ۶۶ و ۶۷ مصاحبه با مهندس سحابی.

۱۲- همان، صفحه ۵۷ مصاحبه با دکتر یونسی.

۱۳- همان، ص ۷۶.

۱۴- همان، ص ۸۵.

۱۵ و ۱۶ و ۱۷- همان، ص ۱۰۶.

۱۸- تاریخ تصوف در کردستان، توکلی، چاپ سوم.

۱۹- کردها و کردستان، درک کینان، ترجمه یونسی.

۲۰- از اشتباهی ناشی می‌شود که اکثر مورخان قدیمی قبل از تحقیقات جدید

کتیبه‌خوانی و باستان‌شناسی مرکب شده‌اند و به خاطر همین است که نژادگرایان عرب ادعای برادر بزرگی را نسبت به کرد دارند و امروزه نیز فارس‌ها به‌استناد ریشه مشترک نژادی برای کرد هویت مستقلی قائل نیستند درحالی‌که کردها گرچه از نژادهای ایرانی‌اند، ولی حقیقت آن است که هویت مستقلی یافته‌اند.

۲۱- نقل از صفحات ۷ و ۸، دمدم نامه به نقل از دراسات الکرديه.

۲۲- ویژه‌نامه، ص ۲۷.

۲۳- در تأیید مبالغه‌آمیز رضاشاه به‌عنوان قائد و ناجی.

۲۴- ویژه‌نامه، ص ۷.

۲۵- در مقدمه کتاب جهان‌بینی شماره ۱ چاپ جدید نوشته آیت‌الله مردوخ آمده است که آن مرحوم معتقد به کار فرهنگی و فکری بوده، با جنبش‌های سیاسی و انقلابی مخالف بوده است و این امر خاص جنبش‌های کردی نیست.

۲۶- حرکت ملاخلیل فاقد هرگونه خواست روشنی بوده است و کاملاً عشائری بوده، چندان مهم نیست که هوشمند چندین سطر را در توصیف آن سپاه کرده است.

۲۷- شیخ عبدالرحیم باجوند که به نادرست باقروند ضبط شده است تنها از روی سابقه خانوادگی و عادت شخصی، لباس روحانی پوشیده و گرنه به‌هیچ روی روحانی نبوده است، ولی برادرش به‌نام شیخ محمد که در زهد و تواضع و ساده‌زیستی و معلومات فقهی و شوخ‌طبعی زبانزد است با قاضی محمد رابطه خوبی داشته است و وصی ایشان و محمدحسین سیف‌قاضی بوده است. هرچند می‌شود با او هم‌آوا بود که محققین غیرمذهبی کرد درباره حرکت‌های مذهبی منصفانه رفتار نمی‌کنند.

۲۸- این سه تن عبارتند از: حاج بابا شیخ سیادت، ملاحسین مجدی، حاج

رحمان آغای مهتدی.

۲۹- تنها در مصاحبه‌هایی در ایران و خارج به برخی از اندیشه‌هایش

اشاره می‌کند.

۳۰- به این دو دلیل از تأیید یا رد اتهامات کیخسروی و بلوریان و هوشمند به

ایشان خودداری می‌کنم.

۳۱- راستی به قدری طی این مرحله اضطرابی دشوار بود که وقتی اقوال و اعمال

آن دوره را ارزیابی می‌کنم می‌بینم کمتر بیش آمده دچار اشتباه نشده باشیم و تنها مسئله درست "اصل سیر" (یا به اصطلاح روز استراتژی حرکت) بود.

۳۲- اما مرز خطرناک آن اوضاع برای مخلصان به دین و خلق گم‌شدن در

تاروپود پریپیچ و التوای کش و قوس‌های سیاست دنیای پر از نیرنگ و فریب ماهرانه امروز است.

۳۳- صدرحاج سیدجوادی: "حتی چه در زمان آقای هاشمی رفسنجانی و چه

بعد از او دکتر یونسی طرف مشورت مقامات دولتی بوده و مرتب به‌عنوان صاحب‌نظر از او راهنمایی خواسته‌اند."

۳۴- کتاب "کردها و کردستان"، نوشته درک کینان، ترجمه ابراهیم یونسی.

۳۵- و گاهی گروهی که با او مرتبط بودند با گروه‌های اسلامی دیگر در خارج

کردستان نیز مرتبط بودند مانند: سپاه پاسداران، مجاهدین انقلاب اسلامی، جنبش مسلمانان مبارز، مجاهدین خلق، دفتر ریاست جمهوری و...

۳۶- این دیدگاه مربوط به همان دوران انقلاب است. در دوران زندان رأی ایشان

در این باره پرتسامح‌تر نیز شده است.

۳۷- ویژه‌نامه چشم‌انداز، ص ۴۲.

۳۸- نمی‌دانم چنین کلامی (اشاره به یک پاراگراف کتاب درباره کردستان) بر زبان یا قلم رهبران احزاب کرد، اصولاً در ایران یا در هیچ دوره تاریخی جاری شده

است یا خیر؟ و اگر شده من خبر ندارم. ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران، ص ۲۶.

۳۹- امام خمینی پیامی خطاب به او به‌عنوان روحانی شجاع صادر می‌کند و مفتی‌زاده بعد از امام خمینی در قم سخنرانی می‌کند.

۴۰- نوار گفت‌وگوها موجود می‌باشد.

۴۱- سحابی نیز در همان مصاحبه‌اش در ویژه‌نامه چشم‌انداز، ص ۶۲، از

ظهیرنژاد و قرنی به‌عنوان طیف سرکوب نام می‌برد.

۴۲- مفتی‌زاده معتقد است آقای یونسی در این امر دخیل بوده‌اند.

۴۳- نامی بود که آقای مفتی‌زاده مانند بسیاری دیگر از محققان همچون دکتر مکری و دکتر کزازی برای کرمانشاه به‌کار می‌برد.

۴۴- و تفاوت نهادن بین دین و مذهب و حجت مطلق و حجت نسبی.

۴۵- بعضی نیز فقط از جنبه ملی آن را نافع می‌دانند.

۴۶- تاریخ عثمانی صفحات ۶۴۰ و ۶۵۳

۴۷- کتابی به زبان کردی به‌نام کورد و عه‌جم درباره تاریخ کردهای ایران، نوشته

صالح محمدامین، چاپ ۱۹۹۲ در دست است.

۴۸- صفحه آخر کتاب دم‌دم نامه منظومه ملاکریم فدایی به تصحیح سیدمحمد صمدی.

۴۹- چندسال پیش ناشرین سنی را مجبور می‌کردند در پشت کتاب‌هایشان بنویسند ویژه اهل سنت، درست شبیه به مغازه‌های غذاخوری ارامنه و یهودیان در

تهران که می‌نویسند: ویژه اقلیت‌ها.